

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا در دوران نیکسون و پیامدهای آن

● مرتضی برشنده

۱۶۷

مقدمه

تغییرات شگرفی که در تکنولوژی تسلیحات نظامی از جنگ دوم جهانی به بعد آغاز شد و در اواخر دهه ۱۳۲۰ شتاب و سرعت چشم‌گیری به خود گرفته بود، باعث شد نقش قدرت نظامی و کاربرد فراوان و مستقیم آن در سیاست، از سوی دو ابرقدرت یعنی آمریکا و شوروی، با اهمیت و بسیار حیاتی تلقی شود. در واقع، پس از این جنگ بود که کاربرد قدرت نظامی در روابط بین‌الملل به خصوص بین دو ابرقدرت وارد مرحله جدیدی شد و نفع مشترکی که همانا دوری از جنگ اتمی بود، دو کشور را به دوری از نزاع مستقیم وادار کرد. البته سایه جنگ سرد، به نوعی منجر به گسترش مسابقه تسلیحاتی بین دو ابرقدرت گردید، زیرا از دیدگاه آنان برای بازداشتن حریف از اقدام خصمانه، نیاز به اعمال بازدارنده‌ای بود. در چنین بستری بود که کشورهای ضعیف و بی‌ثبات جهان سوم به صحنه نبرد سرد این دو ابرقدرت تبدیل شدند. ایران هم با توجه به موقعیت ویژه‌ای که داشت در خط مقدم این رقابت و نزاع قرار گرفت؛ به طوری که ایران در نیمه نخست دهه ۱۳۵۰ به کانون سیاسی، اقتصادی و نظامی غرب، به ویژه آمریکا در منطقه خاورمیانه تبدیل شد. از طرف دیگر محمدرضاشاه که در جریان جنگ دوم جهانی، به چشم خود دیده بود که پدرش رضاشاه، چگونه در برابر نیروی برتر دو ابرقدرت آن زمان یعنی انگلیس و شوروی، ارتش خود را از دست داده و از سلطنت خلع شد، به دنبال راه چاره‌ای بود که این اتفاق برای او تکرار نشود. بنابراین جهت ایجاد توازن و تعادل در سیاست خارجی، متوسل به یک نیروی سوم یعنی ایالات متحده آمریکا شد و آمریکا هم که به دنبال یک جای پای محکم و مطمئن در منطقه خاورمیانه بود، این تصمیم را با آغوش باز پذیرفت و در نتیجه

روابط این دو کشور روز بروز گسترش یافت. بعدها کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که باعث بازگشت مجدد محمدرضاشاه به قدرت شد، اعتماد و تمایل وی را نسبت به آمریکا افزایش داد.

آخرین مرحله در نزدیکی روابط ایران و آمریکا، با آغاز ریاست جمهوری نیکسون شکل گرفت. ریچارد نیکسون و محمدرضاشاه از سالهای قبل با هم روابط دوستانه و بسیار نزدیکی داشتند، چرا که نیکسون در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد به عنوان معاون رئیس‌جمهور وقت آمریکا، نقش تعیین‌کننده‌ای در بازگشت شاه به قدرت ایفا کرده بود و این مسئله باعث شده بود تا رابطه این دو بسیار صمیمی و دوستانه باشد. البته شرایط جهانی و منطقه‌ای هم در آن زمان به نحوی بود که این نزدیکی را اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. نیکسون در حالی به کرسی ریاست جمهوری تکیه زد که شکاف بزرگی بین اقشار مختلف ملت آمریکا ایجاد شده بود، و رکود اقتصادی در داخل و جنگ‌های برون‌مرزی، ایالات متحده را با وضعیتی بحرانی مواجه ساخته بود و او با وعده حل این معضلات به کاخ سفید راه یافت. بنابراین با توجه به شرایط داخلی آمریکا، تهدیدهای بین‌المللی و همچنین شرایط داخلی ایران، این روابط به بالاترین سطح خود در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی رسید. در این مقاله سعی شده بر تأثیر این شرایط در گسترش روابط نظامی که از قضا مهم‌ترین وجه ارتباطی ایران و آمریکا در این دوره بود، پرداخته شود. این مقاله در دو فصل تنظیم گردیده که در فصل اول به عواملی که بر گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا در این دوره اثر گذاشته، پرداخته شده که به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم‌بندی شده است. در بخش عوامل داخلی، به ساخت قدرت در ایران و همچنین علاقه مفرط شاه به نظامیگری و خرید اسلحه اشاره شده و در بخش عوامل خارجی به مواردی چون: جنگ آمریکا با ویتنام و خروج انگلیس از خلیج فارس که منجر به شکل‌گیری دکترین نیکسون گردید، همچنین سفر نیکسون به ایران و افزایش بهای نفت که به افزایش صادرات اسلحه آمریکایی به ایران منجر شد و بالاخره وجود منافع مشترک پرداخته شده است. در فصل دوم، پیامدهای افزایش روابط نظامی بین این دو کشور، مورد بررسی قرار گرفته که به سه بخش تفویض ژاندارمی منطقه خاورمیانه به ایران، افزایش مستشاران نظامی آمریکایی در ایران و بالاخره ظهور دلالتان اسلحه و به تبع آن بروز فساد در جامعه ایران، تقسیم شده است.

علل گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا در دوره نیکسون

۱. علاقه شاه به نظامیگری و خرید اسلحه

شاید بتوان گفت، سلسله پهلوی به لحاظ تاریخی موجودیت خود را مدیون کودتاهای نظامی بوده است (۱۹۲۱/۱۲۹۹ و ۱۹۵۳/۱۳۳۲). چرا که هر دو شاه خاندان پهلوی را، ارتش به قدرت رساند و هر دوی آنها برای حکومت، بر آن تکیه داشتند. البته ارتش ایران به تنهایی و بدون حمایت یک قدرت خارجی قادر به حفظ پایه‌های سلطنت پهلوی نبود. سقوط رضاشاه در سال ۱۳۲۰، فرار مفتضحانه محمدرضاشاه به ایتالیا در سال ۱۳۳۲، و

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

همچنین بازگشت مجددش به قدرت با یک کودتای آمریکایی - انگلیسی، این مسئله را تأیید می‌کرد که ارتش ایران فاقد صلاحیت، قدرت و توان لازم برای دفاع از سلطنت پهلوی است و محمدرضا شاه هم با علم به این موضوع و از ترس اینکه مبدا به سرنوشت پدرش دچار شود، سعی داشت با اتکاء به ارتش، موقعیت خود را تثبیت کند. از طرفی حمایت‌های آمریکا از شاه و مخصوصاً نقشی که این کشور در بازگشت مجدد وی به قدرت ایفا کرده بود، شاه را متوجه این نکته کرد که نظام امپریالیستی آمریکا، توان و اراده لازم را بر حمایت از او دارد. بنابراین او برای خرید سلاح‌های مدرن و تجهیز ارتش، بیشتر متوجه این کشور گردید.

همه این مسائل باعث شد شاه اولویت نخست خود را تقویت نیروی نظامی بداند و در بحث‌هایی که درباره تقدم توسعه اقتصادی کشور بر تقویت نیروی نظامی درمی‌گرفت، با قاطعیت بر تقدم تقویت بنیه دفاعی کشور بر توسعه اقتصادی تکیه کند. این شخصیت از خودنامطمئن، مانند کودکان شیفته اسباب‌بازی، همه افکارش در پی به دست آوردن انواع هواپیماها، موشک‌ها و تانک‌ها بود.

۱۶۹ عطش شاه برای خرید اسلحه بعد از روی کار آمدن نیکسون در آمریکا بیشتر هم شد. ایران که در سال‌های اولیه دهه ۱۹۶۰ فقط یک حلقه در زنجیر دفاعی آمریکا در برابر بلوک کمونیستی به شمار می‌رفت، در سال‌های پایانی این دهه و آغازین دهه ۱۹۷۰، یعنی درست زمانی که نیکسون در آمریکا به قدرت رسید، به صورت متحد ممتاز ایالات متحده آمریکا درآمد، به طوری که ایالات متحده حفظ امنیت خلیج فارس را در درجه اول به ایران سپرد؛ مخصوصاً بعد از سفری که نیکسون به ایران کرد و اجازه خرید هرگونه و هر مقدار سلاح غیرهسته‌ای را به ایران داد.^۲

این چراغ سبز نیکسون باعث شد شاه برای گسترش قدرت نظامی خود در منطقه تلاش مضاعفی به کار ببندد. او برای اینکه بتواند بهترین سلاح‌ها را تهیه کند، مجبور بود اطلاعات خود را در زمینه پیشرفت‌های تکنولوژی نظامی به روز کند، البته وی این کار را با لذت و اشتیاق تمام انجام می‌داد؛ به طوری که تبدیل به یکی از خوانندگان حریص نشریات مربوط به اسلحه و تجارت اسلحه در جهان شده بود و همیشه از آخرین پیشرفت‌ها در این زمینه اطلاع داشت. یک مقام وزارت دفاع آمریکا بعدها گفت، اطلاعات شاه در مورد سلاح‌ها و تجهیزات جنگی از همه کسانی که برای مذاکره درباره این مسائل یا فروش اسلحه به او مراجعه می‌کردند، بیشتر بود.^۳

شعار شاه در خرید اسلحه، خرید بهترین نوع تسلیحات در بیشترین مقدار و در اسرع



وقت، یا جمع هر سه عامل «کیفیت، کمیت و سرعت» بود.^۴ او در توجیه سیاست‌های نظامی‌اش، داشتن قدرت نظامی را بر صنعت و اقتصاد مقدم دانسته و می‌گفت: «داشتن صنعت و اقتصاد پیشرفته برای کشوری که در برابر تهدید خارجی از پای درآید چه ارزشی دارد؟» او توسعه اقتصادی را قبل از تقویت نظامی بی‌فایده می‌دانست و در مصاحبه‌ای با روزنامه لوموند که در شماره اول مارس ۱۹۷۶ این روزنامه منتشر شد، به صراحت گفت، برای ایران «قدرت اقتصادی بدون قدرت نظامی معنی ندارد»^۵ وی این تلاش‌ها را حتی به قیمت گرسنگی مردم توجیه می‌کرد، به نحوی که به سفیر آمریکا گفت: «... من بودجه دفاعی مملکت را تأمین می‌کنم، حتی اگر به قیمت گرسنگی مردم باشد.»^۶

۱۷۰

شاه در جریان مسافرت به انگلستان در ۳ تیر ۱۳۵۱، در مصاحبه مطبوعاتی خود در لندن اعلام کرد: «ما می‌کوشیم بهترین سلاح‌های غیراتمی را که موجود باشد، خریداری کنیم. ما در این زمینه با دو حقیقت روبرو هستیم، نخست اینکه جنگ بین قدرت‌های بزرگ غیرممکن است و این موضوع کاملاً صحت دارد؛ چون اگر آنها واقعاً به جنگ و ستیز بپردازند، دنیا منهدم خواهد شد، ولی این امر، خطر دیگری را ممکن می‌سازد و آن این است که کشورهای بزرگ، به وسیله برخی کشورهای کوچکتر، ماجراهایی را در گوشه و کنار جهان برپا کنند و ضمن آن به سبب ناتوانی سازمان ملل متحد، کشوری که آمادگی مقابله با چنین ماجراهایی را نداشته باشد، با شکست روبرو شود... در هر حال، ما نمی‌توانیم به خود اجازه غافلگیر شدن را بدهیم... بدین

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

سبب ما سرگرم خرید اسلحه، آن هم از بهترین نوع و از منابع مختلف هستیم. مقدار زیادی تهیه کرده‌ایم و تا زمانی که خلع سلاح عمومی صورت نگیرد ادامه خواهد یافت.^۷

اتخاذ تصمیم درباره خرید انواع سلاح‌ها و برنامه‌ریزی‌های آینده درباره امور نظامی هم منحصرأ با خود او بود؛ یعنی دولت ایران هیچ‌گونه نقشی در تعیین کمیت و کیفیت و محل خریدهای نظامی نداشت و تصمیم‌گیری در مورد بودجه دفاعی، بالنسبه ساده و عاری از پیچ و خم بوده و برای تمام خریدهای عمده، شخص شاه تصمیم می‌گرفت و ژنرال نیروی هوایی - حسن طوفانیان - تصمیمات او را اجرا می‌کرد.^۸ شاه بر اثر این علاقه شدید و مطالعات جدیدش در این زمینه از تخصص و مهارت کافی برخوردار شده و وقتی این تخصص فنی با قدرت او در مقام فرمانروای ایران توأم شد، حرفه‌ای‌ترین معترضان هم در مقابل برنامه‌هایش به زانو درمی‌آمدند.^۹

وی که بعد از افزایش قیمت نفت، توان مضاعفی برای خریدهای کلان به دست آورده بود، با کمک مشاوران خود و عواملی که در صنایع نظامی آمریکا داشت، سعی می‌کرد آخرین تجهیزات نظامی را حتی قبل از آنکه ارتش آمریکا توانسته باشد خود را به آن مجهز کند، در اختیار بگیرد و توفیق هم می‌یافت. البته اشتیاق سرسام‌آور شاه بیشتر متوجه نیروی هوایی بود.^{۱۰} وی حتی بر جزئیات کارهای این نیرو نظارت می‌کرد. او که خود خلبان ماهری بود، از آخرین پیشرفت‌های تکنولوژی هوایی آگاهی داشت و انواع هواپیماهای مورد لزوم نیروی هوایی ایران را شخصاً انتخاب می‌کرد.^{۱۱} می‌گویند، شاه مطالعه هفته‌نامه هوایی «اویشن ویک» (Aviation Week) را حتی بر مطالعه جراید داخلی مقدم می‌دانست.^{۱۲} در مورد نیروی زمینی هم، نور چشم شاه لشکرهای زرهی بود که از تجهیزات مدرن جنگی مانند تانک‌های چیفتن انگلیسی برخوردار بوده و نسبت به واحدهای دیگر نیروی زمینی، اولویت بیشتری داشت.^{۱۳}

شاه همیشه علاقه و اشتیاق فزاینده خود را به گردآوری کلکسیون رنگارنگ از انواع جنگ‌افزار، علناً در مصاحبه‌های داخلی و بین‌المللی خود عیان ساخته و به آن فخر و مباهات می‌ورزید؛ به طوری که مصاحبه وی با خبرنگار روزنامه اشپینگل در سال ۱۳۵۳ چنین واقعیتی را به روشنی هویدا می‌سازد:

خبرنگار: شما بزرگترین خریدار اسلحه آمریکا به شمار می‌آیید و سالیانه در حدود چهار میلیارد دلار به این امر اختصاص می‌دهید.

شاه: بله، مخصوصاً برای نیروی هوایی.

خبرنگار: شما هشتاد فروند اف-۱۴ و پانصد فروند هلیکوپتر نیز به آمریکا سفارش

داده‌اید؟

شاه: فعلاً!

خبرنگار: هشتصد دستگاه تانک چیفتن نیز سفارش داده‌اید؟

شاه: فعلاً!^{۱۴}

شاه که با افزایش قدرت نظامی خود شدیداً دچار توهم قدرت شده بود، در ۱۴ فروردین سال ۱۳۵۳ اعلام کرد، تا ده سال دیگر قدرت نظامی ایران هم‌تراز قدرت نظامی انگلستان خواهد شد.^{۱۵} او که کشور خود را همپای قدرت‌های بزرگ آن زمان یعنی فرانسه، انگلیس و آلمان تصور می‌کرد، در مصاحبه‌ای در فوریه سال ۱۹۷۵ در مورد خریدهای تسلیحاتی و بودجه دفاعی ایران، گفت: «امیدوارم دوستان خوب من در اروپا و ایالات متحده و جاهای دیگر بالاخره درک کنند که مطلقاً فرقی میان ایران و فرانسه و انگلستان و آلمان وجود ندارد. چرا شما این موضوع را مطلقاً عادی و طبیعی می‌دانید که دولت فرانسه آن مقدار برای ارتش خود خرج می‌کند ولی کشور من چنین کاری نکند؟» شاه سپس گفت: «هر چه نیرومندتر شویم، احساس مسئولیت بیشتری می‌کنیم!...»^{۱۶}

این علاقه به خریدهای نظامی مخصوصاً در زمینه تجهیزات پروازی به حدی بود که یک مقام آمریکایی در مورد شاه گفته بود: «وی هر آنچه را که پرواز می‌کند، خریداری خواهد کرد.»^{۱۷} فرح نیز علاقه و توجه شاه را به مسائل نظامی اینگونه بیان می‌کند: «اصولاً محمدرضا به احترامات و تشریفات نظامی، علاقه مفراطی داشت و در زمان قدرتش تا آنجا که می‌توانست، به زلم زیمبو!! و مدال و... و درجات رنگ‌وارنگ نظامی‌ها اضافه می‌کرد و شمشیر و براق و سلاح به بدن آنها می‌آویخت تا شبیه سربازان تشریفاتی روم باستان به نظر بیایند. آن وقت این افراد با آن همه حلبی و آهن که به عنوان نشان‌های نظامی به خود آویخته بودند، جلوی محمدرضا و من سلام نظامی با شمشیر با اسلحه می‌دادند و محمدرضا لذت می‌برد...»^{۱۸}

۱۷۲

۲. جنگ با ویتنام و شرایط بحرانی سیاسی و اقتصادی آمریکا

رقابت تلخ ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در نیمه دوم قرن بیستم، آسیا را دچار آشوب کرد. هدف مداخله‌جویی هر دو ابرقدرت، کشاندن هر چه بیشتر کشورهای آسیایی همراه با ثروت‌های طبیعی‌شان، به حوزه نفوذ خودشان بود. جنگ‌هایی که به دنبال این هدف صورت گرفت و گمان می‌رفت به نفع کشورهای آسیایی باشد، در واقع چندان ارتباطی به آنها نداشت.^{۱۹} در راستای همین کشمکش بود که پای آمریکا در باتلاق ویتنام فرورفت، و سالهای سال جنگ فرسایشی و بی‌حاصل، پایه‌های اقتصاد بزرگترین قدرت

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

اقتصادی جهان را به لرزه درآورد؛ به طوری که در اواخر دهه ۱۹۶۰ برای نخستین بار در موازنه بازرگانی آمریکا، کسری بودجه مشاهده شد.^{۲۰}

نیکسون در چنین فضایی کاندیدای ورود به کاخ سفید شد. او اعتراضات گسترده مردمی را از این جنگ منفور می‌دید و صدای شکسته شدن چرخ‌های اقتصادی آمریکا را می‌شنید و ترکی را که بر هیئت پوشالی آمریکا در جهان بر اثر شکست در ویتنام افتاده بود، با تمام وجود حس می‌کرد. بنابراین با کمک هنری کیسینجر نظریه پرداز سیاسی خود، راهکارهایی برای خروج از این جهنم ارائه کرد و همین برنامه‌ها، راه وی را برای ورود به کاخ سفید هموار گردانید.

او و کیسینجر که برنامه‌های خود را برای خروج از این بحران و نجات اقتصاد آمریکا و کارخانه‌های در حال ورشکستگی این کشور تدارک دیده بودند، در قدم نخست با دادن وعده پایان دادن به جنگ ویتنام، وارد کاخ سفید شده و بعداً با اعلام دکترین خود ترفندی به کار بردند تا پای خود را از میدان جنگ با ویتنام خارج کرده و اوضاع وخیم اقتصادی را سروسامان دهند. البته هر چند هدف فوری دکترین نیکسون، ویتنام بود، ولی برای سایر نقاط جهان نیز، برنامه‌هایی داشت.^{۲۱}

۱۷۳

البته در این بین خاورمیانه از اولویت خاصی برخوردار بود؛ چرا که انگلیس اعلام کرده بود نیروهایش را از خلیج فارس تخلیه خواهد کرد و این مسئله نگرانی‌هایی برای آمریکا به وجود آورده بود. نگرانی آمریکا از این بود که مبدا شوروی از این خلأ قدرت استفاده کرده و خلیج فارس را برای آمریکا و غرب ناآرام سازد. از طرف دیگر آمریکایی‌ها که به اصطلاح از «ویتنامی شدن» مجدد سیاست آمریکا سخت هراس داشتند، نه می‌خواستند و نه می‌توانستند برای دفاع از منافع حیاتی خود در منطقه بی‌ثبات خاورمیانه نیروی نظامی اعزام کنند، زیرا از تجدید خاطره درگیری ارتش آمریکا در ویتنام شدیداً نگران بودند. افکار عمومی آمریکا هم به هیچ‌وجه چنین سیاست‌هایی را که مستلزم درگیری سربازان آمریکایی خارج از سرزمینشان بود، نمی‌پذیرفتند؛ بنابراین بهترین راه ممکن برای حفظ منافع آمریکا در سرزمین‌های دیگر، مجهز نمودن کشورهای دوست در جهان سوم بود، تا در جهت حفظ منافع خود و آمریکا و نیز تأمین امنیت منطقه اقدام کنند.^{۲۲}

هدف اصلی دکترین آنها هم دقیقاً این بود: استفاده از قدرت‌های دست‌چین شده محلی و متمایل به بلوک سرمایه‌داری، برای تأمین منافع ایالات متحده آن هم به حساب همین دولت‌ها. در آن زمان اکثر سیاستمداران آمریکایی، از این دکترین استقبال کرده و آن را وسیله خروج نیروهای نظامی آمریکا از جنوب شرقی آسیا دانستند.^{۲۳}

در واقع کارگزاران دولت آمریکا به پیروی از این سیاست و با درک اینکه عدم حضور مستقیم در نقاط راهبردی جهان، به خطر افتادن منافع آن کشور و جهان غرب را به دنبال خواهد داشت، به تحکیم پایه‌های قدرت برخی کشورها به منظور پاسداری از منافع خود، بدون ضرورت حضور در کانون‌های بحران‌خیز پرداختند. بر این اساس برخی کشورهای متمایل به بلوک سرمایه‌داری و گزینش شده در جهان سوم، در حالی که عمدتاً بر امکانات و منابع خود متکی بودند، می‌بایست نقش سیاسی و نظامی فعالی را نیز در منطقه خود ایفا کرده و از این طریق به توزیع بار حفظ ثبات جهان و ایدئولوژی غرب که پس از جنگ دوم جهانی تقریباً به تنهایی بر دوش آمریکا بود، یاری می‌رساندند. در نتیجه واشنگتن توانست خود را از زیر بار مسئولیت بحران‌های بزرگ در برخی نقاط جهان، رها سازد و منافع خود را از طریق قدرت‌های محلی پاسداری کند.^{۲۴} در خاورمیانه هم که از اهمیت فوق‌العاده‌ای برای ایالات متحده برخوردار بود، قرعه به نام ایرانی افتاد که جمعیت زیادی نسبت به همسایگانش داشت و به لحاظ منابع نفتی، غنی بود و می‌توانست با دلارهای حاصل از فروش نفت خود، ضمن تبدیل شدن به بزرگترین مشتری تسلیحات آمریکایی، هزینه‌های تأمین امنیت غرب را تقبل کرده و به این ترتیب به اقتصاد ناخوش‌حوال آمریکا کمک کند.

۲-۱. شکل‌گیری دکترین نیکسون و اتخاذ استراتژی «دو ستون»

به دنبال گرفتار شدن ایالات متحده آمریکا در باتلاق ویتنام و آسیای جنوب شرقی، سیاست دولت نیکسون در قبال منازعات و کشمکش‌های بین‌المللی که مبتنی بر «ایستادگی مطلق» در برابر کمونیست‌ها و تروریست‌ها بود، تغییر کرد. هنری کیسینجر طراح جدید سیاست آمریکا، ساختار آینده صلح جهانی را بر اساس عادی‌سازی روابط ایالات متحده با اتحاد جماهیر شوروی و چین، با حفظ سیادت آمریکا بر جهان آزاد، پی‌ریزی نمود. حفظ موازنه تولید سلاح‌های استراتژیک با شوروی و نیز موازنه بین نیروهای اتحاد جماهیر شوروی و متحدین اروپایی آمریکا و محدود ساختن سلاح‌های اتمی و رفع اختلافات از طریق مذاکرات مستقیم، از موارد اساسی سیاست جدید آمریکا بود.^{۲۵}

نیکسون در راستای این نگرش، در ۲۲ ژوئیه ۱۹۶۹ در جزیره گوآم، عقایدش را درباره اوضاع جهان و سیاست آینده ایالات متحده آمریکا تشریح کرد که به «دکترین نیکسون» مشهور شد. او گفت: «گمان می‌کنم وقت آن رسیده باشد که ایالات متحده در زمینه مناسباتش با کشورهای آسیایی به دو نکته تأکید کند: اولاً ما به همه تعهدات قراردادی خود احترام خواهیم گذاشت؛ ثانیاً تا جایی که مربوط به مسائل امنیت داخلی و مسائل دفاع نظامی باشد، صرف‌نظر از

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

تهدید از جانب یک دولت بزرگ که مسلماً منجر به توسل به سلاح هسته‌ای خواهد شد، دولت آمریکا، ملل آسیایی را تشویق می‌کند که مسائل امنیت داخلی و دفاعی را بین خودشان حل و فصل کنند و انتظار دارد خودشان مسئولیت را بر عهده بگیرند.^{۲۶}

در واقع دکترین نیکسون نوعی تشویق رژیم‌های وابسته به آمریکا برای مسلح شدن بیشتر به شمار می‌رفت. نیکسون و وزیر خارجه‌اش کیسینجر هر دو به سنت قرن نوزدهم، فروش اسلحه را از ابزار دیپلماسی تلقی می‌کردند و در این راه از توسل به هیچ وسیله‌ای ابا نداشتند. احساس حقارت مکرر آمریکا در ویتنام و اقتصاد تضعیف شده این کشور در نتیجه این جنگ پایان‌ناپذیر، گرایش‌های دیپلماتیک کوتاه‌مدت و تردیدآمیزی ایجاد کرده بود و اسلحه در این قمار جهانی، به ابزاری برای حل و فصل اختلافات یا تسکین احساسات مشتریان متحد تبدیل شده بود. نیکسون و کیسینجر این گرایش‌ها را تشویق می‌کردند و اتخاذ سیاست «حل فوری مسائل» و «دیپلماسی مسافرتی» کیسینجر نیز وسوسه استفاده از این شیوه دیپلماتیک، یعنی اسلحه را تشدید می‌کرد. کیسینجر به خوبی می‌دانست چه می‌کند. او می‌خواست کمک تسلیحاتی را تبدیل به فروش اسلحه بکند، بدین جهت دست شاه را برای خرید هر مقدار جنگ‌افزار که می‌خواست - به استثنای سلاح‌های هسته‌ای - باز گذاشت. همچنین «تئوری جنگ برای آمریکا اما به دست دیگران» یعنی «War by Proxy» را به مرحله اجرا درآورد.^{۲۷}

با این مقدمات، دکترین نیکسون در نخستین میدان آزمایش جدی و عملی، بازتاب خود را بر منطقه خلیج فارس، با سیاست «دو ستون» نشان داد. بر مبنای این سیاست، دولت‌های ایران و عربستان سعودی به عنوان دو ستون اصلی و مکمل، وظیفه حراست از منافع جهان غرب و پر کردن این خلأ را در منطقه بسیار حیاتی خلیج فارس و دریای عمان، عهده‌دار شدند. اما ایران با استفاده از مجموعه کارآمدی نظیر: توانایی مادی و نظامی عمده، موقعیت راهبردی جغرافیایی در شمال و جنوب، ثبات نسبی دولت مرکزی، به ویژه پس از فروکش کردن موقت جریان‌های انقلابی در ابتدای دهه پنجاه شمسی، و وجود فردی جاه‌طلب نظیر محمدرضا پهلوی در رأس کشور که برای اجرای چنین نقشی حتی در ماورای مرزهای کشور خویش اشتیاق وافر و بلندپروازانه‌ای داشت، به عنوان نیروی برتر و ممتاز منطقه انتخاب شد و عربستان سعودی در درجه دوم و بیشتر از دیدگاه تأمین‌کننده مالی و تبلیغاتی برنامه‌های امنیتی مورد توجه قرار گرفت.^{۲۸} در چنین شرایطی بود که ویلیام راجرز، وزیر خارجه وقت آمریکا در تاریخ ۲۷ مارس ۱۹۷۱ ضمن گزارشی اعلام داشت: «دولت آمریکا کوشش‌های ایران و عربستان سعودی را در حفظ ثبات و امنیت ناحیه خلیج فارس می‌ستاید.»^{۲۹}

تقویت نیروهای محلی دست‌نشانده بر اساس دکترین نیکسون، منافع متعدد دیگری را



سفر نیکسون به ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد

نیز برای ایالات متحده آمریکا می‌توانست در پی داشته باشد؛ حضور گسترده نظامی این کشور در مناطق دیگر و اصرار بر درگیری‌های مستقیم، علاوه بر کاهش انگیزه حاکمان محلی به مقاومت و اتکاء به خود، باعث خشم و انزجار توده‌های مردمی علیه آنان نیز می‌شد که مهم‌ترین پیامدهای آن، دامن زدن به بحران، مداخله نیروهای وابسته به بلوک شرق و تزلزل در پایه‌های حکومت‌های وابسته

بود. اما حضور غیرمستقیم، از این مسائل جلوگیری می‌کرد. کاهش مخارج و هزینه‌های گزاف لشکرکشی خارجی، از دیگر پیامدهای مثبت دکترین نیکسون بود. کلارک کلیفورد^{۳۰} - وزیر اسبق دفاع آمریکا - در نطق فوق‌العاده‌ای که در ۱۵ ژانویه ۱۹۶۹ برای نمایندگان کنگره ایراد کرد، در تأیید این امر گفت: «کمک آمریکا به کشورهای دیگر به جای استفاده مستقیم از سربازان خودی، بسیار باصرفه است؛ چرا که یک سرباز آسیایی یک پانزدهم همتای خود در آمریکا خرج دارد.»^{۳۱} و شاید بتوان مهم‌ترین نتیجه این نظریه را کاهش اعتراضات مردمی در داخل و خارج ایالات متحده دانست؛ مردمی که دیگر پس از بحران‌های طولانی هندوچین، درگیری‌های جدیدی را نمی‌پذیرفتند.

با توجه به مطالب اشاره شده در بالا می‌توان گفت، دکترین نیکسون به طور کلی به سود آمریکا بود. زیرا اولاً به واسطه این جهت‌گیری، نیروهای نظامی پراکنده و در معرض ضربت خود را از ویتنام بیرون کشید. ثانیاً به واسطه عادی‌سازی روابط با مسکو و پکن که آن هم در راستای همین دکترین اتخاذ شده بود، اتحاد جماهیر شوروی و چین کمونیست به هانوی فشار وارد کردند تا بدون برخورد شدید با آمریکایی‌ها در ویتنام، نیروهای خود را عقب بکشد. ثالثاً واشنگتن دیگر در قبال دوستان و متحدین (به استثنای متحدین اروپایی) متعهد به مداخله دفاعی - نظامی نبود و نهایتاً اینکه در استراتژی جدید، دولت نیکسون، برخلاف گذشته سعی در ایجاد اتحادیه‌های منطقه‌ای نظیر «ستو» نداشت، بلکه رژیم‌های دوست و

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

متحدین آمریکا را در دفاع از مواضع و منافع واشنگتن، سهیم می‌کرد و نیروهای نظامی آنها را با پول خودشان تقویت کرده و جنگ‌افزارهای لازم را به آنها می‌فروخت.^{۳۲}

دیوید پاکارد، معاون وزارت دفاع آمریکا در سال ۱۹۷۰، دکترین نیکسون را چنین تشریح کرد: «امیدواری بزرگ ما در جهت کاهش تعهدات و مخارجمان در خارج، در آن نهفته است که کشورهای دوست و متحد خود را به کوشش بیشتر برای دفاع از خود ترغیب کنیم. اما تحقق این آرزو مستلزم آن است که ما در صورت تقاضا همچنان وسایل و افزاری را که برای حمل این بار سنگین - که ما بدان تشویقشان کرده‌ایم - لازم دارند، در اختیارشان قرار دهیم یا به آنها بفروشیم».^{۳۳}

رابرت شولزینگر، در کتاب «دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم» در مورد نقش دکترین نیکسون در افزایش صادرات جنگ‌افزار می‌نویسد: «ایالات متحده که در سراسر دهه ۱۹۶۰ فروش تسلیحات را به مقدار کمی افزایش داده بود، در اوایل دهه ۱۹۷۰، میزان آن را در حدود ۱۵۸۰ درصد بالا برد. در سال ۱۹۷۰، ایالات متحده ۱/۸ میلیارد دلار اسلحه صادر کرد. رقم مزبور در ۱۹۷۳ به ۴/۳ میلیارد دلار، در ۱۹۷۴ به رقم سرسام‌آور ۱۱ میلیارد دلار و در ۱۹۷۶ به ۱۵/۲ میلیارد دلار بالا رفت. بعضی مناطق جهان به ویژه خاورمیانه، اشتهای سیری‌ناپذیری را برای خرید جنگ‌افزارهای پیچیده و مرگبار از خود نشان دادند... این سیاست فروش جنگ‌افزار که به مثابه یک ابزار ویرانگر بود، به جای آنکه صلح و آرامش را برقرار سازد، ناامنی بیشتری را باعث شد. [و] یک جنگ بزرگ بین اعراب و اسرائیل در ۱۹۷۳ رخ داد».^{۳۴}

۲-۲. فشار صنایع اسلحه‌سازی آمریکا

گفتیم، نیکسون برای نجات آمریکا از بحران‌های داخلی و خارجی، با کمک کیسینجر - مشاور امنیت ملی خود - سیاست‌های جدیدی را پایه‌گذاری نمود، تا شاید بتواند این کشور را از جهنم ویتنام بیرون بکشد. در سایه این سیاست، کارخانجات اسلحه‌سازی آمریکا که سالیان سال برای جنگ با ویتنام اسلحه تولید می‌کردند با کمبود سفارش و در نتیجه خطر ورشکستگی مواجه می‌شدند. روی همین اصل این شرکت‌ها و نمایندگان طرفدار آنها فشار زیادی بر نیکسون وارد آوردند. وی که برای اجرای این طرح با فشار صنایع اسلحه‌سازی و نمایندگان آنها مواجه بود، چاره‌های اندیشید و آن آزادسازی صادرات اسلحه به جهان سوم و در کنار آن حمایت از افزایش بهای نفت و یا حداقل عدم مخالفت با افزایش بهای این محصول بود. زیرا تنها با سرازیر کردن دلارهای نفتی به سوی کمپانی‌های سازنده اسلحه می‌شد، از ورشکستگی این شرکت‌ها جلوگیری کرد. در نتیجه، وضع صنایع نظامی آمریکا که با پایان یافتن جنگ ویتنام شدیداً با افت سفارش از سوی پنتاگون مواجه شده بود، از طریق سفارش‌های جدید، تا حدودی

بهرتر شد. محمدرضا شاه هم که منتظر چنین فرصتی بود، نمایندگان خود را برای خریدهای پر رقم روانه شرکت‌های آمریکایی کرد. بنابراین کمپانی‌های اسلحه‌سازی و پیمانکاران آمریکایی هم که با استفاده از این سیاست و جاه‌طلبی‌های شاه، بازار مناسبی برای فروش مصنوعات نظامی خود پیدا کرده بودند، به ایران هجوم آوردند.^{۳۵}

صادرات اسلحه آنچنان تأثیری در اقتصاد آمریکا گذاشت که در سال ۱۹۷۵، جونز، رئیس شرکت نورثروپ، با افتخار اعلام کرد، برنامه «تایگر» این شرکت، سالی دو میلیارد دلار به توازن پرداخت‌های دولت آمریکا کمک می‌کند.^{۳۶} و در این بین خریدهای نظامی ایران به حدی بود که نیویورک تایمز در شماره مورخ ۱ ژانویه ۱۹۷۵ نوشت: «بازار ایران، کمپانی گرومان، سازنده هواپیماهای اف-۱۴ را از ورشکستگی مالی احتمالی نجات داد.»^{۳۷} این شرکت به لطف صادرات به ایران، در سال ۱۹۷۵، مبلغ ۱/۳ میلیارد دلار فروش داشت که تا آن زمان بیشترین رقم فروش سالیانه بود.^{۳۸}

حتی برخی بر این عقیده‌اند که گران شدن نفت در سال ۱۹۷۳، مجموعاً پی‌آمد تحریکات صاحبان صنایع اسلحه‌سازی آمریکا بوده است، و دقیقاً به همین علت و در عرض چند سال بعد، عظیم‌ترین حجم پولی مورد مبادله در اقتصاد بین‌المللی از سوی کشورهای تولیدکننده نفت، برای خرید اسلحه به آمریکا بازگشت داده شد و درآمدهای بادآورده نفتی، جیب صاحبان صنایع اسلحه‌سازی را پر کرد.^{۳۹}

۳. خروج انگلیس از خلیج فارس

در سال ۱۹۶۷، هارولد ویلسون، نخست‌وزیر وقت بریتانیا، به دنبال بحران اقتصادی و کاهش ارزش لیره استرلینگ، برنامه خروج نیروهای نظامی بریتانیا را از شرق سوئز، از جمله خلیج فارس، تا پایان سال ۱۹۷۱ اعلام کرد.^{۴۰} انگلستان از نیمه قرن نوزدهم مسئولیت حفظ امنیت خلیج فارس را با توجه به موقعیت استراتژیک این منطقه و همچنین به دلیل حفظ خطوط ارتباطی خود با هند بر عهده داشت. با اعلام خروج انگلیس از منطقه و اعطای استقلال به کشورهای کوچک حاشیه جنوبی خلیج فارس، بحث شدیدی دربارهٔ خلأ قدرت و عواقب و پیامدهای احتمالی آن در گرفت. خطر این بود که امکان داشت خلأ مزبور، شوروی را به رخنه و نفوذ در منطقه وسوسه کند، یا اینکه بعضی از کشورهای کوچک را تسخیر کند و با آنان متحد شود، و یا جنبش‌های انقلابی سوسیالیستی را در آنها تقویت کند، و بدین‌سان پایگاه‌هایی به دست آورد که بتواند کشورهای طرفدار غرب و نفت‌خیزی همچون ایران و عربستان سعودی را تهدید کند. بدیهی بود غرب نمی‌توانست در برابر چنین

احتمالاتی بی‌اعتنا بماند.^{۴۱}

همزمان با این تحولات و در نتیجه تلفات آمریکا در ویتنام، نیکسون و کیسینجر «دکترین نیکسون» را مطرح ساختند که منظور از آن ارسال اسلحه و مهمات به جای نیروهای نظامی بود؛ اقدامی که با توجه به همین دکترین، شکلی موجه به خود گرفته بود. به عبارت دیگر، دولت آمریکا مصمم شده بود در مناطق حساس جهان، زرادخانه‌های عظیمی در اختیار متحدین قابل اعتماد خود قرار دهد.^{۴۲} و اکنون خلیج فارس با توجه به شرایط ویژه‌ای که پس از خروج انگلستان با آن مواجه می‌شد، در اولویت قرار داشت.

اگر قرار بود پس از عقب‌نشینی نیروهای بریتانیا از خاورمیانه و خلیج فارس، نیروی نظامی قدرتمندی جای آن را بگیرد، دو راه بیشتر وجود نداشت؛ یا باید ارتش آمریکا در آن منطقه حضور می‌یافت و یا متحد قدرتمند و مطمئنی این کار را بر عهده می‌گرفت. راه اول، با توجه به نارضایی مردم آمریکا پس از مداخله کشورشان در مخاصمات جنوب شرقی آسیا، عملی نبود. چرا که نیکسون در مبارزات انتخابات ریاست جمهوری وعده کرده بود، آمریکا را از بن‌بست ویتنام و تعهدات نظیر آن خلاص می‌کند. بنابراین نمی‌توانست در گوشه دیگری از جهان تعهد تازه‌ای مغایر با دکترین خود، به عهده بگیرد. ولی راه دوم، با تحکیم روابط دوستی با ایران و تأمین خواست‌های محمدرضا شاه در فروش جنگ‌افزارهای مدرن و فراوان، برای نیرومند ساختن ارتش ایران، آن هم به هزینه ایران، به سهولت انجام‌پذیر بود؛ افزون بر این، دوستی و اتحاد با شاه، منافع آمریکا را از لحاظ اقتصادی، استراتژیک و نظامی، تأمین می‌کرد.

جورج لنچافسکی، در کتاب «رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه» در این خصوص می‌نویسد: «آمریکا به دلیل درگیری‌اش در ویتنام و فریاد و هیاهو در داخل کشور مبنی بر آنکه خود را از جنگ ویتنام بیرون بکشد، دست کم در آغاز دهه ۱۹۷۰ بسیار بعید به نظر می‌رسید که تعهدات دیگری در سایر نقاط جهان بر عهده بگیرد، و در این مورد دکترین نیکسون می‌توانست به نحوی موجه به کار برده شود. کشوری در منطقه وجود داشت که علاقه‌ای قابل درک ابراز می‌کرد و شایق بر عهده گرفتن [مسئولیت] دفاع از خلیج فارس و احتمالاً برقرار کردن سلطه خودش بر آن بود؛ ایران که در شمال با روسیه شوروی و در غرب با عراق تندرو و متمایل به شوروی و در شرق با افغانستان بی‌طرف هم‌مرز بود و احساس می‌کرد به مرز عاری از خطر در جنوب و ثبات سیاسی دوستانه در خلیج نیاز دارد.»^{۴۳}

بنابراین ایران و آمریکا توافق کردند، پس از خروج نیروهای انگلیس از خلیج فارس، امنیت و ثبات این منطقه توسط دولت‌ها و ملت‌هایی که در این ناحیه زندگی می‌کنند، حفظ

شود و هیچ نیروی خارجی ای نباید در صدد برآید خلأ ناشی از خروج نیروهای انگلیسی را پر کند.^{۴۴}

پس از آنکه آمریکا به دلایلی که گفته شد، تصمیم به افزایش مناسبات نظامی خود با ایران گرفت، نیکسون رئیس‌جمهور آمریکا به ایران مسافرت کرد. در ماه مه سال ۱۹۷۲ (خرداد ۱۳۵۱) پرزیدنت نیکسون و هنری کیسینجر، ضمن بازدید رسمی‌شان از شوروی و لهستان، دیداری هم از تهران داشتند. در این دیدار ضمن یک توافق محرمانه که در تاریخ روابط آمریکا با کشورهای جهان سوم بی‌سابقه بود، به شاه وعده دادند که هر نوع سلاح غیراتمی آمریکایی را که مایل باشد می‌تواند خریداری کند.^{۴۵} که از جمله می‌توان به هواپیماهای پیشرفته اف-۱۴، هواپیماهای شناسایی آواکس، موشک‌های فونیکس و ماروبیک، ناوشکن‌های نوع اسپروانسن، و یک سیستم ردیابی و مراقبت الکترونیکی پانصد هزار دلاری ایبکس، اشاره کرد.^{۴۶} همچنین نیکسون بعد از این سفر، خریدهای تسلیحاتی ایران را از روندهای نظارت و بازبینی وزارتخانه‌های دفاع و امور خارجه آمریکا معاف کرد. شاه بی‌درنگ از این موقعیت برای توسعه نیروهای مسلح استفاده کرد، زیرا دیگر مجبور نبود با استنطاق‌ها و پرس‌وجوهای وزارت دفاع آمریکا یا کمیته‌های کنگره این کشور مواجه شود. اجابت سفارش‌های چند میلیارد دلاری او چندان طول نکشید و ایران بهترین مشتری سلاح‌های آمریکایی شد.^{۴۷} «در واقع این دیدار و اعطای این چک سفید امضاء را می‌توان مظهر عملی و بارز «دکترین نیکسون» به شمار آورد که واکنشی در برابر ضعف استراتژیک ایالات متحده در سال‌های فرسایشی جنگ ویتنام بود.»^{۴۸} این میزبانی برای محمدرضا شاه بسیار دلچسب بود. زیرا نیکسون در جریان این سفر، گره کوری را که بر فرآیند سفارش ایران در خرید هواپیماهای اف-۱۴ به واسطه مخالفت‌های وزارت دفاع و نیز وزارت امور خارجه ایالات متحده افتاده بود، گشود و نه تنها با تحویل این هواپیماها موافقت کرد، بلکه شرطی بر آن افزود مبنی بر اینکه «در آینده تقاضاهای ایران نباید مورد بررسی مجدد قرار گیرد.»^{۴۹} این در حالی است که در طول تاریخ آمریکا، هیچ‌گاه یک رئیس‌جمهوری به سازمان امنیت ملی خود دستور نداده بود که تقاضاها و تصمیم‌های یک رئیس‌جمهور خارجی را در تحویل اسلحه بپذیرد.^{۵۰} افزون بر آن نیکسون موافقت کرد از شاه در کمک به کردها که در آن زمان به منظور نیل به خودمختاری علیه عراق قیام کرده بودند، پشتیبانی کند.^{۵۱} به این ترتیب، در ژوئن ۱۹۷۲ (تابستان ۱۳۵۱) نیکسون، جان کانالی وزیر سابق خزانه‌داری را به تهران فرستاد تا به شاه اطلاع دهد آمریکا از طرح کمک به شورشیان کرد پشتیبانی می‌کند. واشنگتن طی سالهای ۷۵-۱۹۷۲ مبلغ ۱۶ میلیون دلار از طریق «سیا» به کردهای تحت فرماندهی ملامصطفی بارزانی کمک کرد. ایران نیز کمک‌های

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

قابل توجهی در اختیار کرده‌ها گذاشت. همچنین اسرائیلی‌ها در عراق، کردها را یاری کردند. سلاح و تجهیزات آمریکایی‌ها از طریق «سیا» با همکاری ایران به کردها واگذار شد. نوع سیستم جنگ‌افزارها روسی و چینی بود که در جنگ‌های ویتنام به غنیمت گرفته شده بود. ارتش عراق تلفات و خسارات فراوانی متحمل شد. بر طبق گزارش کمیته مخصوص کنگره ایالات متحده در امور اطلاعات، «پرزیدنت نیکسون، دکتر کیسینجر، وزیر امور خارجه آمریکا و شاه ایران، متمایل به پیروزی کردها نبودند. ایشان انتظار داشتند شورش کردها و کمک به آنها در سطحی که بنیه نظامی عراق تضعیف شود، ادامه یابد...»^{۵۲}

این یک اقدام ماکیاولیستی مضاعف بود: پشتیبانی از کردها می‌توانست عراق متمایل به شوروی را تضعیف کند و مانع از آن شود که نفوذش را در خلیج فارس گسترش دهد و در عین حال نیروهای عراقی را در مناطق کردنشین میخکوب سازد و توانایی نظامی عراق را در رویارویی احتمالی با اسرائیل کاهش دهد. همانطور که کیسینجر در خاطراتش اعتراف کرده است: «مفید بودن تصمیم نیکسون در مورد کردها، کمی بیش از یک سال بعد به منصفه ظهور رسید: تنها یک لشکر عراقی برای مشارکت در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ خاورمیانه در دسترس بود.»^{۵۳}

۱۸۱ نیکسون و کیسینجر بلافاصله پس از بازگشت از ایران دست به کار شدند تا مسیر تعهدات و قول‌هایی را که در تهران به شاه ایران داده بودند، هموار نمایند. در ابتدا هنری کیسینجر، مشاور امنیت ملی، طی یادداشتی به تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۴۹ (۱۵ ژوئن ۱۹۷۲) که از طرف نیکسون به وزرای دفاع و امور خارجه آمریکا در مورد پیگیری‌های مذاکرات نیکسون با شاه نوشت، تأکید کرد: «طی مذاکراتی که در سی‌ام و سی‌ویکم ماه مه، پرزیدنت [نیکسون] با شاه در تهران انجام داد، پرزیدنت به درخواست کلی شاه در مورد ادامه حمایت آمریکا در رفع نیازهای تجهیزات نظامی ایران پاسخ مثبت داد. پرزیدنت تعهدات مشخصی که در ذیل توضیح داده می‌شود، متقبل شد که فعلاً نیاز به پیگیری دارد:

۱. ایالات متحده حاضر است برای ایران بمب‌های هدایت شونده لیزری را فراهم آورد.

۲. ایالات متحده در رابطه با برخورد به اصطلاح «کارگری» تعداد بیشتری از تکنیسین‌های نظامی یونیفورم پوش را از واحدهای خدماتی آمریکا، به امر فعالیت در واحدهای خدماتی ایران، به ایران انتقال خواهد داد.

از وزارت دفاع درخواست می‌شود که تا سی‌ام ژوئن با هماهنگی وزارت خارجه، یادداشتی آماده کند که در آن روش اجرای هر یک از این برنامه‌ها به نحوی که با تعهدات پرزیدنت هماهنگی داشته باشد، توضیح داده شود.»^{۵۴}

کیسینجر سپس در نامه فوق‌العاده دیگری در ۲۵ ژوئیه خطاب به همین مقامات نوشت:

«رئیس‌جمهور همچنین تأکید کرد که تصمیم گرفتن در مورد تحصیل تجهیزات نظامی باید در وهله اول به عهده دولت ایران گذاشته شود. اگر دولت ایران تصمیم بگیرد تجهیزاتی را خریداری کند، باید در هر جا که مناسب بود، با نزاکت، ترتیب خریداری تجهیزات آمریکایی داده شود و در مورد توانایی‌های تجهیزات مورد بحث، توصیه‌های لازم ارائه گردد.»^{۵۵}



اسدالله علم و هنری کیسینجر

ویلیام شوکراس در کتاب «آخرین سفر شاه» از این سند به عنوان «جالب‌ترین سندی که یک مشاور امنیت ملی نوشته است»، نام می‌برد. همچنین جورج بال معاون سابق وزارت خارجه و اندیشمند سیاست خارجی آمریکا، این یادداشت کیسینجر را «عجیب‌ترین چیزی که تاکنون دیده بود»، توصیف کرد.^{۵۶}

۱۸۲

در نتیجه چنین سیاست‌هایی بود که قراردادهای کلان تسلیحاتی

بین ایران و ایالات متحده آمریکا بسته شد؛ به طوری که پنتاگون در ماه فوریه ۱۹۷۳ افشا کرد که دولت ایران برای خرید ۲ میلیارد دلار اسلحه از آمریکا با وزارت دفاع تماس گرفته است و این بزرگ‌ترین معامله واحدی بود که تا آن زمان مورد مذاکره قرار گرفته بود. معامله مذکور شامل ۱۷۵ فروند جنگنده جت، ۵۰۰ هلیکوپتر و تعداد زیادی موشک‌های هوا به زمین بود.^{۵۷} در واقع سفر نیکسون به تهران و تصمیم وی در مورد دادن اختیار خرید تجهیزات پیشرفته نظامی به شاه، ایران را از جریان بررسی سفارشات تسلیحاتی در سنا و وزارت دفاع به طور مؤثر معاف کرد. این امر موجب ظهور منبع درآمد سرشاری برای کارخانجات تولید اسلحه، شاخه‌های تولیدی نیروهای سه‌گانه مسلح آمریکا و آژانس «همیاری امنیتی و دفاعی» شد.^{۵۸}

۴. افزایش بهای نفت

در ژانویه ۱۹۷۱ (دیماه ۱۳۴۹) کنفرانس کشورهای صادرکننده نفت (اوپک)^{۵۹} در تهران تشکیل شد و پیشنهاد دولت ایران در مورد افزایش بهای نفت صادراتی، مورد استقبال نمایندگان کشورهای عضو اوپک قرار گرفت و قیمت نفت به قرار هر بشکه ۳/۰۱ دلار

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

تعیین شد. ۶۰ با آغاز چهارمین جنگ بین اعراب و اسرائیل در ششم اکتبر سال ۱۹۷۳ (۱۴ مهر ۱۳۵۲) کشورهای عرب صادرکننده نفت، به پیشنهاد کویت از ۱۹ اکتبر ۱۹۷۳ (۲۷ مهر ۱۳۵۲) فروش نفت خود را به آمریکا و اروپای غربی قطع کردند. این واقعه باعث شد قیمت نفت به دو برابر قیمت قبلی افزایش یابد.^{۶۱} شاه که در تحریم نفتی شرکت نکرده و با این کار توانسته بود اعتماد غرب را به خود جلب کند، بار دیگر در دسامبر همان سال خواهان افزایش مجدد قیمت به میزان دو برابر شد، به طوری که بهای نفت به بشکه‌ای ۱۱/۶۵ دلار - نزدیک چهار برابر ژانویه ۱۹۷۱ - رسید.^{۶۲} و حتی در مواردی بالاتر از آن هم رفت، به طوری که در ۳۰ آبان همان سال، جمشید آموزگار اعلام کرد، قیمت نفت در جهان ۴ برابر شده و بعضی از کشورهای مصرف‌کننده حاضرند نفت ایران را هر بشکه ۱۶ دلار هم بخرند.^{۶۳} این افزایش بها سبب شد در آغاز سال ۱۹۷۴، درآمد نفتی ایران با تولید متوسط روزانه شش میلیون بشکه، به بیست و یک میلیارد و چهارصد میلیون دلار برسد.^{۶۴}

۴-۱. آمریکا و حمایت از افزایش بهای نفت

۱۸۳

حال این سؤال مطرح می‌شود که چرا آمریکا با تصمیم شاه در خصوص افزایش بهای نفت، مخالفت عملی انجام نداد؟ برای پاسخ به این سؤال دلایل متعددی می‌توان مطرح کرد؛ از جمله اینکه شاه از یک طرف در تحریم نفتی اعراب شرکت نکرده و خود را به عنوان منبع قابل اعتماد، برای تأمین نفت کشورهای غربی شناسانده، و از طرف دیگر با بسته شدن دفتر نمایندگی اسرائیل در تهران مخالفت کرده و نفت مورد نیاز دولت یهود و ناوگان ششم آمریکا در مدیترانه را تأمین می‌کرد. همچنین با تمرکز نیروهایش در مرزهای عراق و ارسال کمک‌های محرمانه به شورشیان کرد، ارتش عراق را در جایش میخکوب کرده و مانع شده بود که در جنگ اکتبر نقش مهمی ایفا کند. آمریکا نیز با این سکوت خود می‌خواست به شاه بفهماند که خوش خدمتی‌هایش بی‌جواب نخواهد ماند.^{۶۵}

دلیل دیگر این بود که بر اثر افزایش قیمت، جریان استحاله نفت به اسلحه سرعت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده بود؛ به طوری که در اواخر سال ۱۹۷۴ پنتاگون نیمی از کل صادرات اسلحه جهانی خود را به ایران فروخت^{۶۶} و این کشور به بهترین مشتری صنایع جنگی آمریکا تبدیل شد.^{۶۷} از طرف دیگر عربستان و کویت به عنوان کشورهای بی‌طرفی که در تحریم نفت پیشقدم بوده و تولیدکننده اصلی نفت به حساب می‌آمدند، از یکه‌تازی شاه و عدم همراهی وی با طرح تحریم عربی ناراحت بودند. حتی سعودی‌ها که افزایش قیمت نفت را معلول ابتکار شاه ایران می‌پنداشتند، بی‌درنگ پیامی محرمانه و فوری به واشنگتن فرستادند و پیشنهاد کردند

آماده‌اند برای مقابله با تلاش شاه مبنی بر افزایش قیمت نفت، تولید خود را به طور نامحدود بالا ببرند، مشروط بر اینکه واشنگتن، شاه را مهار کند و تهدیدهای سیاسی علیه خانواده سلطنتی سعودی، کاهش یابد.^{۶۸} اتفاقی که در صورت عملی شدن با مقابله به مثل ایران همراه شده و به تضعیف همبستگی اوپک به عنوان کارتل صادراتی نفت منجر می‌شد و این اختلافات، برای آمریکا و سایر واردکنندگان نفت مفید بود.^{۶۹}

نهایتاً اینکه، افزایش قیمت نفت باعث شد، توان خرید کشورهای صاحب نفت و به ویژه ایران به عنوان شریک اصلی آمریکا در منطقه بالاتر رفته و این کشور بتواند توسعه نظامی خود را از نظر مالی تأمین نماید و احتیاجی به کمک رسمی ایالات متحده نداشته باشد.^{۷۰} و شاید بتوان گفت، جذب مجدد دلارهای نفتی، مهمترین عامل حمایت نامحسوس نیکسون و کیسینجر از طرح افزایش بهای نفت توسط شاه بود. مسئله‌ای که آقای «لی هامیلتون»، رئیس کمیسیون امور خاورمیانه در کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان آمریکا هم از آن شدیداً انتقاد کرد و گفت: «در صدور اسلحه به ایران پیش از اینکه نیاز این کشور و توانایی نیروی نظامی ایران برای به کار بردن این سلاح‌ها مورد توجه قرار گیرد، جذب دلارهای نفتی و بازپس گرفتن قسمتی از آنچه در ازاء خرید نفت به ایران پرداخت شده مورد نظر است.»^{۷۱}

آمریکا با اجرای طرح فروش اسلحه به جای نفت - که از منظر دکترین نیکسون هم قابل توجه بود - سریع‌ترین، بی‌خطرترین و باثبات‌ترین راه را برای بازگرداندن دلارهای آمریکایی پیدا کرد^{۷۲} و توانست، به اقتصاد تضعیف شده خود بعد از جنگ با ویتنام، جانی دوباره ببخشد. به طور کلی می‌توان گفت، افزایش قیمت نفت - که با تلاش شاه و حمایت آمریکا صورت گرفت - دست شاه را در اجرای برنامه‌های ماجراجویانه نظامی‌اش باز گذاشت و آمریکا هم از این اقدامات شاه با آغوش باز استقبال کرد، زیرا بنا به گفته هنری کاکس، شاه نشان داده بود، متحد قابل اعتمادی است و مهمتر از آن پول خرید اسلحه را نیز در اختیار داشت.^{۷۳} علاوه بر اینها، آمریکا با افزودن بر مالیات شرکت‌های آمریکایی واردکننده نفت و همچنین با افزودن به قیمت کالاهای صادراتی خود، به بهانه افزایش قیمت جهانی نفت، نه تنها ضرر نکرد، بلکه سود بیشتری را نصیب خود ساخت.

۲-۴. افزایش بهای نفت و خریدهای نظامی شاه

علاقه شدید شاه به خرید اسلحه - که بخشی از آن را از پدرش به یادگار برده بود - سابقه‌ای داشت به اندازه طول سلطنت او. منتها در سال‌های نخست پس از جنگ دوم جهانی، فقر بودجه مملکت و ناتوانی شاه در اعمال قدرت و نفوذ در اداره کشور، مانع از خریدهای پر حجم می‌شد.

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

بنابراین، افزایش قدرت شاه که در نتیجه حمایت‌های نیکسون به دست آمد، و به تبع آن افزایش بهای نفت بیش از هر چیز، عطش باورنکردنی شاه را برای خرید اسلحه بیشتر کرد، و به یکباره دفتر او پر شد از بروشورها و کاتالوگ‌هایی که از طرف شرکت‌های بزرگ سازنده اسلحه در آمریکا فرستاده می‌شد.

بنا به عقیده آنتونی سمسون، خرید اسلحه و مهمات برای هر کشوری که با ثروتی ناگهانی روبرو شود، سریعترین راه پول خرج کردن است که برای رهبران کشور حیثیت و قدرت تازه‌ای به ارمغان می‌آورد.^{۷۴}

رویه شاه این بود که در آستانه هر پیروزی نفتی و قبل از آنکه دولت بتواند فهرست طرح‌های عمرانی خود را تهیه کند، هر بار صورتی از نیازهای نظامی را ارائه می‌کرد. در سال مالی ۱۳۵۲ هم این رویه از سوی شاه دنبال شد. یعنی بلافاصله پس از افزایش قیمت نفت، سرمایه‌گذاری در نیروهای مسلح را به ۳۰۰ درصد افزایش داد، و هزینه‌های جاری نظامی را بیش از دو برابر کرد.^{۷۵} آمار نشان می‌دهد، در عرض یک سال، یعنی در سال ۱۳۵۳، فروش‌های نظامی آمریکا از ۳/۹ میلیارد دلار به ۸/۳ میلیارد دلار رسید. نیمی از این میزان، یعنی نزدیک چهار میلیارد را فقط شاه خرید کرده بود!^{۷۶}

برای سال بعد، این رقم بیشتر هم شد. شاه در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) ۱۰/۴ میلیارد دلار، تنها برای مصارف نظامی هزینه کرد، حال آنکه بودجه نظامی انگلستان، سومین قدرت نظامی جهان در همان سال ۹/۹ میلیارد دلار بود.^{۷۷} ایران در این سال حتی توانسته بود آلمان غربی را به عنوان بزرگترین خریدار اسلحه آمریکا پشت سر گذارد. یک آمار مقایسه‌ای دیگر اینکه خرید تسلیحاتی ایران به تنهایی از مجموع خریدهای تسلیحاتی کشورهای عراق، پاکستان، هندوستان، عربستان سعودی، امارات عربی متحده، قطر، عمان، بحرین و کویت بیشتر بود.^{۷۸} در واقع افزایش قیمت نفت، شاه ایران را که حدود یک دهه پیش از این، در بازی دیپلماتیک غرب مهره‌ای بیش قلمداد نمی‌شد، در مدتی کوتاه، به فرمانده نظامی بزرگترین زرادخانه جهان پس از آمریکا، اروپا و شوروی تبدیل کرد،^{۷۹} امری که برای شاه بسیار غرورانگیز بود؛ به طوری که در همین دوران، شاه در مصاحبه‌ای اعلام کرد، تمام مملکت را بدون مشاور و به تنهایی اداره می‌کند.^{۸۰}

البته در توسعه همه‌جانبه نیروهای مسلح، نیروی هوایی بیش از همه مورد توجه شاه قرار گرفت، و رقم عمده‌ای از بودجه به آن تخصیص یافت. در اظهار نظر حساب شده یکی از کمیته‌های سنای آمریکا که حقیقت را کمتر از واقع نشان می‌داد، چنین آمده است: «می‌گویند نیروی هوایی ایران، مایه فخر و سرور شاه است. در میان نیروهای سه‌گانه بیشترین رقم بودجه

نوسازی کشور در سال‌های اخیر، صرف پیشرفت تکنیکی نیروی هوایی شده است. موجودی نیروی هوایی شاهنشاهی، حاوی مدرن‌ترین هواپیماهای نظامی جهان و عبارتست از: جنگنده‌های F-14A با سیستم پرتاب موشک فونیکس، F-5E, F-3PM, F-4E, F-4R, F-4D و هواپیمای F-130H^{۸۱} با این اوصاف می‌توان نتیجه گرفت که افزایش بهای این ماده حیاتی، بیشتر به نفع دولت آمریکا و به ضرر مردم کشورهای صادرکننده نفت، به ویژه ایران تمام شد، به طوری که حتی سناتور فولبرایت، رئیس کمیته روابط خارجی آمریکا هم بر این مسئله تأکید کرده و انبار کردن اسلحه در ایران را به زیان مردم این کشور، دانست.^{۸۲} زیرا تسلیحات مدرن خون مردم ایران را از دو جهت مکید؛ یعنی هم منابع مالی سرمایه‌گذاری‌ها را خشکاند و هم نیروی انسانی کارآمد و فنی را به خود جذب کرد.^{۸۳}

در واقع کیسینجر با پشتیبانی از طرح بالا بردن بهای نفت به هزینه مصرف‌کنندگان جهان، برای شاه و سران کشورهای عرب صادرکننده نفت در حوزه خلیج فارس، پول کافی فراهم آورد تا به حد وفور جنگ‌افزار از آمریکا خریداری کنند، و بدین ترتیب کارخانه‌های اسلحه‌سازی آمریکا را از ورشکستگی احتمالی نجات داد. در عمل، قسمت اعظم درآمد فزاینده‌ای که ایران از فروش نفت داشت، در پرداخت قیمت بالای سلاح‌هایی که شاه خریداری می‌کرد، به خود آمریکا برگردانده شد.^{۸۴}

با نگاهی به جدول بودجه دفاعی ایران در دهه ۱۹۷۰ می‌توان به راحتی تأثیر افزایش بهای نفت را در بالا رفتن ناگهانی هزینه‌های نظامی ایران مشاهده کرد.^{۸۵}

سال	بودجه دفاعی به میلیون دلار	درصد افزایش نسبت به سال قبل
۱۹۷۰	۸۸۰	—
۱۹۷۱	۱۰۶۵	۱۷
۱۹۷۲	۱۳۷۵	۲۹
۱۹۷۳	۱۵۲۵	۱۱
۱۹۷۴	۳۳۸۰	۱۴۱
۱۹۷۵	۶۳۲۵	۷۲
۱۹۷۶	۸۹۲۵	۴۱
۱۹۷۷	۹۴۰۰	۵

۵۰ تا ۸۰ درصد از این بودجه دفاعی، صرف خرید اسلحه و مهمات از خارج شده که

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

بخش عمده آن از ایالات متحده آمریکا خریداری شده است. فروش اسلحه آمریکایی به ایران از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰ بدین قرار است:^{۸۶}
(ارقام به میلیون دلار و به قیمت‌های جاری)

سال	مبلغ
۱۹۵۰-۶۹	۷۵۷
۱۹۷۰	۱۱۳/۲
۱۹۷۱	۳۹۶/۸
۱۹۷۲	۵۱۹/۱
۱۹۷۳	۲۱۵۷/۴
۱۹۷۴	۴۳۷۳/۲
۱۹۷۵	۳۰۲۱

با نگاهی به این آمار می‌بینیم که پس از افزایش بهای نفت در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) میزان خریدها به نحو چشم‌گیری افزایش پیدا می‌کند و با برکناری نیکسون از قدرت در سال ۱۹۷۵ در این رقم افت محسوسی مشاهده می‌شود.

۵. وجود منافع مشترک

از آغاز دهه ۱۳۵۰، واشنگتن و تهران، نه تنها در خاورمیانه از سیاست مشترکی پیروی می‌کردند، بلکه در امور خارج از این منطقه نیز همکاری داشتند.^{۸۷} محور اساسی این همکاری هم، تقویت سازمان دفاعی ایران بود، زیرا اگر ایالات متحده می‌خواست در این منطقه با قدرت از نظر نظامی حضور داشته باشد، می‌بایست یکی از این دو راه را برگزیند؛ یا نیروهای آمریکایی را در آنجا متمرکز و مستقر سازد و یا متحد نیرومندی را در منطقه یافته و جایگزین قدرت خود سازد که قادر به ایفای این نقش باشد. ولی در شرایط سیاسی‌ای که آمریکا با آن مواجه بود، انتخاب راه اول تقریباً غیرممکن بود و به خلاف آن، راهکار دوم به آسانی هم خواسته‌های آمریکا را تأمین می‌کرد و هم آرزوهای ایران آن موقع را برمی‌آورد و این همسانی تنها از نوع نظامی نبود، بلکه مبتنی بر کلیه حوزه‌های اقتصادی و استراتژیک و حتی ایدئولوژیک بود.^{۸۸}

در یکم آبان ماه ۱۳۴۸ (۲۳ اکتبر ۱۹۶۹) شاه هنگام بازگشت از آمریکا، در مراسم بدرقه خود در واشنگتن در حضور نیکسون و در پاسخ به سخنان وی، با تأیید وجود اصول مشابهی که هر دو کشور به آن پایبند هستند، گفت: «ما هر دو از اصول مشابهی دفاع می‌کنیم و

به ارزش‌های اخلاقی یکسانی معتقدیم، ارزش‌هایی که به خاطر آنها زندگی می‌کنیم و در صورت لزوم حاضریم برای آنها جان خود را فدا کنیم».^{۸۹}

از دیدگاه نیکسون و کیسینجر نیز منافع ایران و آمریکا وجوه مشترک بسیاری داشت. کیسینجر در این مورد گفته بود: «خط‌مشی آمریکا و سیاست ایران در مورد تمامی مسائل بین‌المللی عمده، با هم موازی بوده و بنابراین متقابلاً تقویت‌کننده هم بوده‌اند.» وی همچنین شاه ایران را جزو «نادرتین رهبران و یک هم‌پیمان بدون قیدوشرط» به حساب می‌آورد.^{۹۰}

رابرت گراهام در کتاب «ایران سراب قدرت» با اذعان به وجود منافع مشترک ایران و آمریکا در منطقه می‌نویسد: «منافع ایران و آمریکا روی تعدادی از مسائل مهم استراتژیک با هم تطبیق می‌کرد. تقویت نیروهای مسلح ایران با استراتژی نیکسون - کیسینجر در مورد محاصره جهانی اتحاد جماهیر شوروی... تطبیق می‌کرد. برای مقابله با حضور شوروی در اقیانوس هند، شاه سابق را تشویق کردند که نقش ژاندارمی خلیج فارس را به اقیانوس هند هم گسترش دهد. این زمینه اصلی ایجاد پایگاه هوایی و دریایی چابهار، در یکصد کیلومتری مرز پاکستان بود...»^{۹۱}

باری روبین نیز در خصوص اشتراک منافع ایران و ایالات متحده آمریکا می‌گوید: «نقشی که شاه می‌خواست به عنوان پاسدار امنیت خلیج فارس ایفا کند، تنها برای کمک و خدمت به آمریکا نبود. تنگه هرمز گلوگاه حیاتی ایران به شمار می‌رفت، و تمام صادرات نفتی ایران و قسمت اعظم کالاهای تجارتي مورد نیاز ایران از این آبراه عبور می‌کرد. هرگونه تهدید و اختلال در این آبراه منافع حیاتی ایران را به خطر می‌انداخت و ایران حق داشت درباره امنیت و سلامت عبور کشتی‌ها از این آبراه تا این اندازه حساس باشد.»^{۹۲}

شاه هم‌پوشی منافع ایران و ایالات متحده را کاملاً درک کرده بود که در اکتبر ۱۹۷۳ به اورینا فالاچی خبرنگار ایتالیایی اظهار داشت: «جهان غیرکمونیزست نمی‌تواند ناپدید شدن ایران را بپذیرد، زیرا می‌داند که از دست دادن ایران به معنی از دست دادن همه چیز است.» اینکه شاه خارج شدن ایران را از کنترل غرب معادل «ناپدید شدن» آن می‌دانست نشان‌دهنده این است که او تا چه حد ذهنیت امپریالیستی را جذب نموده بود. شاه، آینده ایران را با ادامه حضور آمریکا مرتبط می‌دانست و امنیت ایران تحت حکومت خود را به صورت تابعی از وابستگی این کشور درآورده بود.^{۹۳}

پیامدهای افزایش روابط نظامی ایران و آمریکا در دوره نیکسون (الف) تفویض ژاندارمی منطقه به ایران

حفظ امنیت خلیج فارس به دلیل وجود منابع غنی نفتی، برای غرب جنبه حیاتی داشت؛ حدود ۷۵ درصد ذخایر نفت جهان غیرکمونیزست و ۶۶ درصد کل ذخایر نفت جهان در این

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

منطقه بود و کشورهای حوزه خلیج فارس نیمی از مصارف نفت کشورهای غرب اروپا و حدود ۸۰ درصد نیازهای ژاپن را تأمین می‌کردند، و هر پانزده دقیقه، یک تانکر نفت‌کش از تنگه هرمز گذر می‌کرد؛^{۹۵} که اینها همگی اهمیت فوق‌العاده منطقه خلیج فارس را برای کشورهای غربی می‌رساند.

زمانی که انگلستان اعلام کرد، نیروهایش را از خلیج فارس بیرون می‌برد، آمریکایی‌ها در لانه زنبور هندوچین گرفتار بودند و برای‌شان دشوار بود که جای انگلیسی‌ها را در خلیج فارس پر کنند. بنابراین، این مسئله مطرح شد که کدام کشور توانایی و تمایل دارد به عنوان حافظ و ژاندارم خلیج فارس جانشین انگلستان شود.^{۹۵}

طبیعی است که در منطقه خاورمیانه تنها کشوری که شرایط ایفای چنین نقشی را داشت، ایران بود. تمایل رژیم ایران برای اجرای چنین نقش پدرسالارانه‌ای را عوامل محرکی همچون: خروج انگلیس از خلیج فارس؛ افزایش یکباره بهای نفت پس از جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل؛ و همچنین اجازه فروش هرگونه تسلیحات آمریکایی که حتی در دسترس کشورهای عضو ناتو و اسرائیل هم نبود، شدت و قوت بخشید. و مهمتر از همه اینها میل و اشتیاق شاه برای پذیرش چنین نقشی بود که شرایطش را از همه کشورهای منطقه ایده‌آل‌تر کرده بود. نیکسون نیز، اقدامات شاه در راستای این سیاست را کاملاً مورد تأیید و تحسین قرار داده و اعلام نمود: «او [شاه] برنامه گسترده‌ای برای نوسازی نیروهای مسلح خود تقبل کرد. نیروی دریایی وی به گشت در خلیج فارس پرداخت و ارتش او مانعی قدرتمند در برابر هرگونه پیشروی شوروی به وجود آورد. همچنین از عربستان سعودی و دیگر شیخ‌نشین‌های آسیب‌پذیر منطقه حمایت کرد و با دیگر کشورهای خلیج فارس، برای ایجاد ترتیبات امنیت منطقه‌ای همکاری نمود.»^{۹۶} البته اظهارات نیکسون در مورد توانایی ارتش ایران برای جلوگیری از پیشروی ارتش شوروی، اغراقی بیش نبود. چرا که ارتش ایران با اینکه در مقایسه با ارتش کشورهای منطقه از توانایی و قدرت برتری برخوردار بود، اما در مقابل حمله احتمالی شوروی، به هیچ‌وجه توان مقاومت نداشت.

علیرغم اینها، شاه همیشه انگیزه خود را برای ایفای چنین نقشی بروز می‌داد. از جمله در مصاحبه‌ای در تاریخ ۲۲ شهریور ۱۳۴۸ (۱۳ سپتامبر ۱۹۶۹) با نشریه «ایوینینگ نیوز»، بر حق ایران برای برعهده گرفتن وظیفه حراست از امنیت منطقه خلیج فارس تأکید کرده و گفت: «پس از خروج نیروهای انگلستان هیچ قدرت و نفوذ خارجی دیگر، حق ندارد وارد خلیج فارس شود و ایران آزادی کشتیرانی در خلیج مزبور را تضمین می‌کند.»^{۹۷}

وی در مصاحبه دیگری با رئیس خبرگزاری آسوشیتدپرس در نیویورک در تاریخ ۲۷ مهر

۱۳۴۸ (۱۹ اکتبر ۱۹۶۹)، کشورهای منطقه را مورد خطاب قرار داده و خواستار همکاری‌های منطقه‌ای برای گسترش امنیت و ایجاد ثبات در خلیج فارس شد، و اعلام کرد: «در صورتی که کشورهای عربی منطقه خلیج فارس در این راه همکاری نکنند، دولت ایران خود به تنهایی مسئولیت امنیت و ثبات این منطقه را به عهده خواهد گرفت.»^{۹۸}



نیکسون و کیسینجر نیز همیشه این مسئولیت‌پذیری شاه را مورد حمایت و تشویق قرار می‌دادند. و از جمله این حمایت‌ها می‌توان به گماردن ریچارد هلمز - رئیس قبلی سازمان سیا - به عنوان سفیر ایالات متحده در تهران اشاره کرد.^{۹۹} شاه در مصاحبه دیگری با روزنامه‌نگاران سوئیسی و آمریکایی در ۲۵ دی‌ماه ۱۳۵۰ در کاخ نیاوران، گفت: «تصور می‌کنم که آمریکا دریافته است که نمی‌تواند ژاندارم بین‌المللی باشد، بلکه ثبات و امنیت دنیا باید به هر حال توسط کشورهای که در منطقه قادرند این مسئولیت را بپذیرند، اعمال گردد.»^{۱۰۰} اینها همه نشان از عزم جزم شاه برای پذیرش این نقش دارد. از طرف دیگر، محمدرضا شاه برای اینکه ترس کشورهای منطقه را از افزایش قدرت تهاجمی و

سیاست‌های نظامی ایران از بین ببرد، اقداماتش را با عنوان ایجاد ثبات در منطقه توجیه نموده، و به این کشورها اطمینان می‌داد: «به هیچ وجه قصد حمله و تجاوز به کسی را نداریم و از سیاست امپریالیستی پیروی نمی‌کنیم...»^{۱۰۱} ولی خلاف این ادعا را می‌توان با دخالت ارتش ایران در مبارزه با شورشیان ظفار، اثبات کرد؛ اقدامی که عملاً در خدمت امپریالیسم آمریکا بود.

محمدرضاشاه در ۱۵ آبان ۱۳۵۱، در حالی که سرمست از این تفویض قدرت از سوی آمریکا بود، در خصوص مرزهای جدید ایران اعلام کرد: «تا سه سال پیش افق تخیل ما از حدود دفاع خلیج فارس دورتر نمی‌رفت، ولی امروز نه تنها به بحر عمان و به سواحل ایران تا گواتر اجباراً توجه داریم، بلکه چون آب‌های دریای عمان به سایر آب‌ها و اقیانوس‌ها متصل است و از آنجا که روی آب مرز نکشیده‌اند، مسئولیت ما به کلی دگرگون شده است و به قسمت‌هایی از مملکت باید توجه کنیم که سابقاً اصلاً فکر آن را نمی‌کردیم، و جبهه‌هایی برای ما باز شده که در سابق نبود. پس موضوع دفاع [از] مملکت نه فقط شامل مدرنیزاسیون قوای موجود مملکت است، بلکه مستلزم ایجاد واحدهای لازم و جدیدی است که با وقایع جدید دنیا بتواند مقابله کند...»^{۱۲}

بدین ترتیب ایران در دهه ۱۹۷۰ (۱۳۵۰) با وابستگی به سیاست واشنگتن، تعهدات عمده‌ای بر عهده گرفت؛ ایران نه تنها ژاندارم امنیت خلیج فارس شد، بلکه در نقاط دیگر جهان و دور از مرزهای ایران دنباله‌رو سیاست واشنگتن گردید. به عنوان مثال: ایران تأمین‌کننده انرژی برای اسرائیل و دولت نژادپرست آفریقای جنوبی و رژیم یان اسمیت در رودزیا شد. همچنین شاه ایران و رژیم او به صورت عامل و نیروی بازدارنده در برابر همسایگان خود که با دولت اتحاد جماهیر شوروی روابط دوستی و همکاری داشتند، مانند عراق و افغانستان شناخته شد. واشنگتن برای مقابله با بغداد و کابل و به زعم خود توسعه‌طلبی مسکو، مخالفان این رژیم‌ها را از طریق ایران، محرمانه یاری کرد. کمک به استقلال‌طلبان کرد که علیه عراق دست به شورش زده بودند و رساندن جنگ‌افزار به آنها به وسیله ایران و نیز کمک به گروه‌های مخالف در افغانستان، غالباً با همکاری ایران صورت گرفت.^{۱۳}

اردشیر زاهدی در جریان مصاحبه‌ای که با بارون زوان، گزارشگر آمریکایی داشت، با نقل یک خاطره، این موضوع را به روشنی بیان کرد. وی گفت: «... به خوبی به خاطر دارم که وقتی رئیس‌جمهور نیکسون خواستار سوخت برای ناوگان هفتم شد، وقتی تلفنی موضوع را با شاه در میان گذاشتم، فوری آن را پذیرفت. این موضوع در آن روزها خیلی محرمانه بود. ما نه فقط آنچه داشتیم در اختیار دوست بسیار خوبمان، ایالات متحده آمریکا، قرار دادیم، بلکه هرگز نخواستیم پول آن پرداخت شود، زیرا می‌اندیشیدیم که متحد و دوست هستیم و باید چنین کاری انجام شود.»^{۱۴}

۱. علل انتخاب ایران از سوی غرب برای عهده‌دار شدن این نقش

به دلیل سیاست‌های خارجی ایالات متحده و شرایط خاص منطقه و جهان، کارکردهای ارتش ایران برای نخستین بار در تاریخ معاصر، به حوزه‌های فراملی و منطقه‌ای کشیده شد.

توجیه ایالات متحده آمریکا برای دادن اختیار تام نظامی به شاه، بر پایه نیاز این کشور به یک قدرت محلی معتمد جهت محافظت از منابع آمریکا در خلیج فارس استوار بود.^{۱۰۵} این اعتماد را با توجه به گفته کیسینجر می‌توان به خوبی حس کرد. وی اعتقاد داشت: «ایران در زمان شاه یکی از بهترین و مهم‌ترین دوستان آمریکا و وفادارترین دولت در جهان بود.» در واقع چیزی که ضرورت داشت، تأمین جنگ‌افزارهای مناسب برای ایران بود تا آن را قادر سازد به انجام دادن وظایف پاسداری در خلیج فارس و به طور کلی به تقویت بنیه نظامی خود بپردازد.^{۱۰۶}

علاوه بر اعتماد ایالات متحده به ایران، توانایی‌های بالقوه دیگری نیز این تصمیم را تقویت می‌کرد؛ که از جمله آنها، موقعیت خاص جغرافیایی ایران بود. در واقع ایالات متحده، ایران را به واسطه اینکه بیشترین ساحل را در خلیج فارس داشت و بر تنگه هرمز و دریای عمان مسلط بود، انتخاب کرد؛ چرا که نیکسون معتقد بود: «ایران در منطقه‌ای واقع شده که نسبت به جمیع مناطق جهان که صلح در آن تهدید می‌شود، جنبه مرکزیت اساسی دارد و به همین جهت، حایز اهمیت ویژه‌ای است.»^{۱۰۷}

همچنین وجود منابع غنی نفت و درآمد سرشار حاصل از فروش آن، به ویژه پس از افزایش ناگهانی قیمت‌ها در سال ۱۹۷۳، با توجه به آنچه که قبلاً بیان شد و نیز داشتن ارتش مدرن و جمعیت زیاد، از دیگر اولویت‌های ایران برای احراز مقام ژاندارمی منطقه بود.^{۱۰۸} مجاورت و همسایگی ایران با شوروی، دلیل دیگری برای این انتخاب بود. در واقع ایران از اواخر جنگ دوم جهانی به بعد، از آن نوع کمک‌های آمریکایی برخوردار شد که عمدتاً با توجه به خطر و تهدید شوروی توجیه‌پذیر بود.^{۱۰۹}

در یکی از اسناد به دست آمده از سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران، اهمیت ایران برای آمریکا به روشنی بیان شده، در این سند آمده است: «اهمیت اولیه ایران به واسطه موقعیت کلیدی‌اش در مجاورت اتحاد جماهیر شوروی و نقش فزاینده رهبری آن در منطقه خلیج فارس و ناحیه ساحلی اقیانوس هند و موقعیتش به عنوان یکی از تولیدکنندگان اصلی نفت در دنیا و خریدار تولیدات ایالات متحده آمریکا می‌باشد.»^{۱۱۰}

از طرف دیگر ایران نیز بسیار علاقه‌مند بود که چنین نقشی را بر عهده گیرد؛ چه همواره شوروی و عراق را تهدیدی جدی علیه خود قلمداد می‌کرد و سعی داشت خود را در مقابل مخاطرات احتمالی بیمه کند. ضرورت تأمین امنیت داخلی از طریق سرکوب مخالفان و شور اقتدارطلبانه نظامی شاه، به پذیرش نقشی فعال در منطقه کمک می‌کرد. از سوی دیگر ژاندارم بودن در منطقه باعث می‌شد ایران، منطقه خلیج فارس را تحت سیطره خود داشته باشد و

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

چنین نقشی را به کشورهای حوزه آن بقبولاند. از این رو محمدرضا شاه و نخبگان سیاسی و نظامی ایران از هیچ کوششی فروگذار نکردند تا به دولت آمریکا نشان دهند نه تنها هم‌پیمان وفادار و خوبی برای آمریکا هستند، بلکه همچنین قادر به ایفای موفقیت‌آمیز نقش خود در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند می‌باشند.

طبیعتاً ایفای چنین نقشی ایجاب می‌کرد که در درجه نخست، ایران میلیتاریزه شود و با خرید جنگنده‌های مدرن و مجهز و استقرار پایگاه‌های استراق سمع و استخدام هزاران مستشار نظامی خارجی، دلارهای ناشی از فروش نفت به کشورهای صنعتی غرب، بازگشت داده شود.^{۱۱۱}

آمریکا از انتخاب ایران به عنوان ژاندارم منطقه آنچنان راضی بود که جوزف سیسکو، معاون سیاسی وزارت خارجه آمریکا، به هنگام اعزام سربازان ایرانی به ظفار، اظهار داشت: «ما دیگر احتیاجی نداریم که در این منطقه دخالت نظامی کنیم، چون سالهاست که ایالات متحده برای نوسازی ارتش ایران و عربستان سعودی کمک‌های گسترده‌ای نموده است».^{۱۱۲}

بنابراین به طور خلاصه می‌توان دلایل زیر را برای تفویض نقش ژاندارمی منطقه به ایران عنوان کرد:

۱. اعلام خروج انگلیس از خلیج فارس؛
۲. عدم امکان حضور مستقیم نیروهای آمریکایی، و نیاز این کشور به یک قدرت محلی معتمد جهت محافظت از منافعش در خلیج فارس؛
۳. توانایی ایران با توجه به موقعیت جغرافیایی و تسلط بر تنگه هرمز و دریای عمان؛
۴. مجاورت و همسایگی با اتحاد جماهیر شوروی؛
۵. افزایش ناگهانی قیمت نفت در سال ۱۹۷۳؛
۶. وجود ارتش مدرن و جمعیت زیاد در ایران، نسبت به همسایگانش؛
۷. علاقه‌مندی شاه با توجه به شور اقتدارطلبانه نظامی‌اش، برای برعهده گرفتن این نقش.

۲. دلیل ایران برای پذیرش این نقش

در صفحات قبل عنوان شد، شاه به دلیل ترس از سقوط، همیشه به دنبال افزایش قدرت مخصوصاً در بُعد نظامی بود. حال که این فرصت با روی کار آمدن نیکسون در آمریکا و همچنین شرایط خاص منطقه‌ای و بین‌المللی به دست آمده بود، شاه نمی‌خواست فرصت را از دست بدهد.

این طرز تفکر او را می‌توان از مطالبی که در مصاحبه با روزنامه تایمز لندن به زبان آورد،

دریافت. شاه در این مصاحبه که به تاریخ دهم ژوئن ۱۹۶۹ یعنی کمتر از چهار ماه پس از آغاز زمامداری نیکسون در آمریکا منتشر شده، می‌گوید: «اگر عراق فردا به ما حمله کند چه خواهد شد؟ آیا آمریکا و ستو برای پشتیبانی ما در برابر چنین حمله‌ای قدمی بر خواهد داشت؟ در جنگ هند و پاکستان، وقتی که پاکستان مجبور شد به برقراری آتش‌بس در شرایطی که نیروهای هند در چند کیلومتری لاهور بودند تن در دهد، ستو کاری کرد؟ آیا آمریکا که با پاکستان پیمان نظامی و دفاعی دو جانبه داشت به یاری پاکستان شتافت؟ نه... پس ما نمی‌توانیم برای حفظ امنیت مرزهای خود در برابر خطراتی که ما را تهدید می‌کند به دیگران متکی باشیم، و به همین دلیل است که من روی تقویت نیروهای نظامی خود پافشاری می‌کنم.»^{۱۱۳}

سفیر محمدرضا شاه در سازمان ملل متحد هم، به شکلی دیگر این مطلب را بیان می‌کند. وی که در میهمانی شورای روابط خارجی آمریکا در نیویورک شرکت کرده بود، تأکید کرد، ایران برای حفظ امنیت خلیج فارس باید بار سنگینی را به دوش بکشد و به خاطر منافع حیاتی و اساسی خود، نمی‌تواند از قبول مسئولیت شانه خالی کند.^{۱۱۴}

البته بر اهل سیاست پوشیده نیست که نه شاه مرد جنگ و دفاع از کشور بود و نه پدرش و نه ارتشی که تربیت کرده بود و نه سازو برگ نظامی و تجهیز نیروی هوایی می‌توانست سپر سقوط او باشد و نه او با شصت هزار مستشار و تکنیسین آمریکایی اجازه و توان استفاده از این تجهیزات را در برابر دشمن جدی داشت.

بنابراین دلیل واقعی فربه نمودن ارتش و توسعه زرادخانه کشور چیزی جز ارضای غرور و جاه‌طلبی‌های محمدرضا نبود که البته از این ضعف او کمپانی‌های فروش سلاح و دولتمردان آمریکا به خوبی استفاده کردند و ضمن حل مشکلات اقتصادی خود، یک پایگاه بدون هزینه نیز در منطقه ایجاد نمودند.

۳. پیامدهای حاصل از پذیرش نقش ژاندارمی منطقه از سوی ایران

به همان نسبت که ارتش ایران نیرومند شد، وسوسهٔ دخالت در امور کشورهای خارجی افزایش یافت و ایران دست به اقدامات تجاوزکارانه علنی و پنهانی زد. علاوه بر عمان، به عراق و امیرنشین‌های خلیج فارس، نیروی نظامی اعزام کرد، و به چندین کشور دیگر نظیر ویتنام جنوبی، سومالی، اردن، مراکش و یمن شمالی، اسلحه و مهمات فرستاد. در واقع تبدیل ایران به یک قدرت نظامی منطقه‌ای، از دید دولت آمریکا برای این بود که از منافع غرب - بدون آنکه مخارجش را بپردازند - دفاع شود.^{۱۱۵} در اینجا به برخی از این پیامدها اشاره می‌شود.

۳-۱. پذیرش استقلال بحرین و تصرف جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک

وقتی که انگلیسی‌ها خروجشان را از خلیج فارس اعلام کردند، شاه با کمک آمریکا، فعالیت‌های نظامی و دیپلماتیک خود را در منطقه به نحوی سامان بخشید تا دشمنان و مخالفت‌های احتمالی را به حداقل ممکن رسانده و نقش برجسته‌ای در این منطقه به دست آورد. در واقع وی بیش از هر چیز به حل بحران‌های منطقه، ایجاد روابط دوستانه و آماده ساختن خود برای رؤیای بزرگ ژاندارمی منطقه خلیج فارس می‌اندیشید. در راستای چنین تفکراتی بود که از ادعای ایران نسبت به بحرین به عنوان یک امر غیرعملی منصرف شد، و دقیقاً همین طرز فکر بود که باعث شد مذاکرات خود را برای بازگرداندن حاکمیت ایران بر ابوموسی و تنب‌ها به طور جدی دنبال کند.^{۱۱۶} در واقع شاه در یک معامله پیچیده با انگلیسی‌ها موافقت کرد که از ادعاهایش بر بحرین که تحت‌الحمايه بریتانیا بود صرف‌نظر کند. در عوض اجازه یافت سه جزیره واقع در دهانه تنگه هرمز را که تحت کنترل انگلیسی‌ها قرار داشت، تصرف کند.^{۱۱۷} زیرا این جزایر از نظر جغرافیایی و استراتژیک، دارای اهمیت فراوانی برای ایران بودند و در واقع بر عهده گرفتن ژاندارمی منطقه از سوی ایران، بدون در اختیار داشتن این جزایر محقق نمی‌شد.

جالب است بدانیم که موضع شاه در قبال استقلال بحرین در دهه ۱۳۳۰ به کلی متفاوت بود. در آن زمان شاه، بحرین را یکی از استان‌های ایران می‌دانست: «ما هنوز هم این فرصت را به کسانی که در بحرین حکومت می‌کنند خواهیم داد تا وفاداری و فرمانبرداری خود را نسبت به ایران اظهار دارند، و در آن صورت می‌توانند به نمایندگی از طرف دولت ایران - که بحرین رسماً جزو یکی از استانهای آن است - مانند استاندار با موقعیتی خاص کار کنند.»^{۱۱۸} ولی این دیدگاه حدود دو دهه بعد و مقارن با مأموریت جدیدش که از سوی غرب و به ویژه آمریکا برایش در نظر گرفته شده بود، تغییر کرد. شاه در ۱۳ بهمن ۱۳۴۸ (۲ فوریه ۱۹۷۰) با گفتن این جمله که: «ایران معتقد است که باید به اهالی امیرنشین بحرین اجازه داده شود تا درباره سرنوشتشان، نظر خود را ابراز دارند»،^{۱۱۹} تلویحاً نظر مثبت خود را با استقلال بحرین اعلام کرد و در ۲ خرداد ۱۳۴۹ (۲۳ مه ۱۹۷۰)، با عزیمت هیأت حسن‌نیت ایران به بحرین، استقلال این کشور عملاً از سوی ایران پذیرفته شد.

ایران پس از اینکه توانست با پذیرفتن استقلال بحرین، تا حدودی اطمینان و رضایت همسایگان عرب جنوبی را به خود جلب کند،^{۱۲۰} مذاکراتش را برای تصرف جزایر ایرانی ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک به ویژه با انگلیس آغاز کرد. علم در خاطرات خودش به خوبی نحوه این مذاکرات را به خصوص با سفیر انگلستان بیان می‌کند.^{۱۲۱} در کنار این

مذاکرات دیپلماتیک، شاه در مصاحبه‌های خود اعلام می‌کرد، به هیچ‌وجه حاضر نیست از مواضع خود مبنی بر تصرف این جزایر، عقب‌نشینی کند و با قاطعیت می‌گفت، اتفاقاتی که در بحرین افتاد، در مورد این جزایر صدق نخواهد کرد، زیرا این احترام به عقاید مردم بحرین بود که او استقلال آنجا را به رسمیت شناخت. با اینکه وی بر خالی از سکنه بودن این جزایر تأکید می‌کرد ولی در عین حال می‌گفت: «حقیقت امر این است که وجود جمعیت در جزایر تأثیری در تصمیم ما ندارد. این جزایر از نظر استراتژیک برای ما و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس و صلح و امنیت منطقه اهمیت فراوان دارند و موقعیت جغرافیایی آنها دارای ارزش نظامی بسیار است...»^{۱۲۲} بالاخره پس از مدتی کش و قوس، در سال ۱۹۷۱ ایران سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی در دهانه خلیج فارس را اشغال کرد.^{۱۲۳}

به دنبال این اقدامات محمدرضا شاه ناگزیر شد نیروی دریایی خود را نوسازی کرده و گسترش دهد، در راستای این سیاست، وی تعداد ۴ فروند ناوشکن اسپروئیس^{۱۲۴} ساخت آمریکا هر یک به قیمت ۱۲۰ میلیون دلار - که بعدها به ۳۳۹ میلیون دلار در سال ۱۹۷۶ افزایش یافت - سفارش داد، همچنین مقدمات خرید ۳ فروند زیردریایی از نوع تنگ^{۱۲۵} برای استفاده در اقیانوس هند را فراهم کرد. در نهایت اینکه نیروی دریایی ایران صاحب بزرگترین ناوگان هوورکرافت جهان شد.^{۱۲۶}

۲-۳. حمایت از شورشیان کرد عراق

در اهداف دکترین نیکسون گفته شد که هدف آنها از دادن نقش ژاندارمی به ایران این بود که از منافع غرب بدون آنکه آنها مخارجش را پردازند، با سرمایه و نیروی انسانی بومی حفاظت شود. یکی از این منافع مهم، بحث اسرائیل بود. در واقع یکی از اهداف اصلی آمریکا در منطقه حفظ اسرائیل از گزند حملات همسایگانش بود. به ویژه آنهایی که دارای عقاید ناسیونالیستی شدید بودند؛ نظیر مصر و یا حتی عراق. در نتیجه یکی از وظایفی که از سوی غرب برای شاه دیکته شده بود، جلوگیری از وقوع این اتفاق بود. بنابراین، اساس نقش منطقه‌ای شاه عبارت بود از بر هم زدن تعادل نظامی به زیان فشارهای ناسیونالیستی رادیکال، لذا شاه به صورت یک جزء مکمل در جناح شرق خاورمیانه (مکمل اسرائیل در جناح غرب خاورمیانه) به شمار می‌آمد. رؤیایی که واشنگتن و تل‌آویو هر دو آن را در سر می‌پروراندند، عبارت بود از ایجاد اتحادی از نیروهای ارتجاعی خاورمیانه برای سرکوب مبارزات رادیکال و تأمین امنیت اسرائیل.^{۱۲۷}

بحث حمایت از کردهای عراقی هم در راستای این استراتژی انجام پذیرفت. ماجرا از

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

این قرار بود که آمریکا از دولت عراق که یک سیاست افراطی در برابر اسرائیل در پیش گرفته و با امضای یک قرارداد دوستی و اتحاد پانزده ساله با شوروی، تبدیل به یکی از پایگاه‌های اصلی نفوذ مسکو در خاورمیانه شده بود، دل خوشی نداشت و ایران هم که در معرض تحریکات و خرابکاری عوامل عراقی در مناطق جنوبی خود بود، از هر کاری که موجب تضعیف حکومت بغداد می‌گردید، استقبال می‌نمود. این وحدت نظر، موجبات یک توافق پنهانی بین تهران و واشنگتن را درباره کمک به شورشیان کرد شمال عراق فراهم آورد.^{۱۲۸} توافقی که درباره کمک آمریکا به کردهای شمال عراق از طریق ایران به عمل آمد، به قدری محرمانه بود که حتی اعضای شورای امنیت ملی آمریکا هم در جریان آن قرار نگرفته بودند و فقط هنری کیسینجر، مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور آمریکا و چند تن از وزیران کابینه و مقامات سیا در جریان این برنامه بودند.^{۱۲۹}

بدین ترتیب ارسال کمک به کردهای عراق در جریان سفر جان کانالی، وزیر سابق خزانه‌داری آمریکا در ماه ژوئن ۱۹۷۲، به تهران و ملاقات‌های خصوصی او با شاه و سایر مقامات مسئول ایرانی آغاز شد.^{۱۳۰} از جمله این کمک‌ها اسلحه و مهمات ساخت شوروی و چین به ارزش ده میلیون دلار بود که در جنگ ویتنام به دست آمریکایی‌ها افتاده بود، زیرا باید چنین وانمود می‌شد که کردها این سلاح‌ها را در جنگ با نیروهای عراقی به غنیمت گرفته و یا از منابع دیگر به دست آورده‌اند.

در واقع هدف‌های ایران با استراتژی آمریکا در خاورمیانه یعنی: «دور نگه داشتن ارتش مسلح عراق به وسیله سلاح و تجهیزات شوروی از تهدید مستقیم اسرائیل، و تحلیل بردن منابع مالی و نظامی کشور عراق به وسیله ادامه [سیاست] نه جنگ و نه صلح و بالاخره مجبور ساختن حکومت عراق به قطع همکاری با شوروی و وادار کردن آن کشور به قطع اخذ سلاح‌های جنگی از آن کشور»، هم محور و موازی بود.^{۱۳۱} مأموریت دیگر شاه، جلوگیری از نفوذ شوروی در منطقه بود. در واقع، کمک به کردهای شورشی عراقی که البته با کمک آمریکا و اسرائیل صورت گرفت، تبری بود که این دو هدف را نشانه گرفته بود: حمایت از اسرائیل و جلوگیری از نفوذ شوروی. ناگفته نماند، ایالات متحده آمریکا و ایران کمترین تمایلی به پیروزی کردها نداشتند، زیرا چنین پیروزی‌ای، کردهای ایران را تشویق به مبارزه برای کسب خودمختاری می‌کرد، و همانطور که گفته شد، هدف این بود که عراق تحت‌الحمایه شوروی را مشغول و در حالت تدافعی نگه دارند، تا نتواند در جنگ اعراب با اسرائیل به کمک اعراب بشتابد.^{۱۳۲}

واقعیتی که در گزارش کمیته منتخب اطلاعاتی مجلس آمریکا (پایک ریپورت) نیز به آن

اذعان شده است: «رئیس‌جمهور، دکتر کیسینجر و رئیس این کشور خارجی [شاه] امیدوار بودند، کردها پیروز نشوند. آنها ترجیح می‌دادند که این شورشیان به خصوصت‌ها در سطحی ادامه دهند که برای تحلیل منابع کشور همسایه هم‌پیمان ما کافی باشد. این سیاست برای کردها که به ادامه درگیری تشویق می‌شدند، فاش نشد.»^{۱۳۳}

۳-۳. حمله ایران به شورشیان ظفار در عمان

شاید بتوان گفت، واضح‌ترین نمونه نمایش قدرت منطقه‌ای ایران، دخالت آن در عمان برای کمک به سلطان قابوس در سرکوب قیام ظفار بود.^{۱۳۴} به محض خروج انگلیسی‌ها از خلیج فارس، شورشیان ظفار که ابتدا از جانب چین و یمن جنوبی و سپس از جانب شوروی حمایت می‌شدند، دست به حملات پارتیزانی علیه سلطان‌نشین عمان زدند. جبهه مزبور از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۲ به پیروزی‌های مهمی نائل گردید و توانست قلمرو خود را تا نزدیکی مناطق نفت‌خیز شبه جزیره گسترش بدهد. در این هنگام انگلستان تخلیه بخش عمده نیروهایش از شیخ‌نشین‌های خلیج فارس را به پایان رسانده و جز ۵۰۰ افسر و سرباز مزدور کسی را در خدمت سلطان عمان باقی نگذاشته بود و این در حالی بود که شورش در جنوب آن کشور روز به روز گسترش می‌یافت. ارتش عمان که مرکب از ۱۰,۰۰۰ سرباز تحت نظر افسران انگلیسی بود، پی‌درپی شکست می‌خورد و این امر افکار عمومی انگلستان را برانگیخته بود و برای سرکوب شورشیان، خواستار توسل به نیروهای منطقه‌ای بودند. تا اواخر سال ۱۳۵۱ کمک ایران منحصر به ارسال جنگ‌افزار و تجهیزات مختلف می‌شد تا اینکه سرانجام در ۲۹ آذر سال ۱۳۵۲ به تقاضای سلطان قابوس، نیروهای ایرانی مجهز به وسایل پیشرفته و هلیکوپترهای باری و کشتی‌های جنگی در صلاله پیاده شدند.^{۱۳۵}

ارزیابی‌ها و پژوهش‌های دامنه‌دار نشان می‌دهند، نبرد ظفار یک نبرد محلی و محدود نبود. حرکت ظفار، در راستای اهداف و علایق بلوک شرق که آرزو مند استیلای ایدئولوژیک و سیاسی بر آسیای میانه تا دریای مدیترانه بود، به وجود آمد. چریک‌های ظفار خواستار گسترش جنبش به سایر کشورهای منطقه خلیج فارس بودند که حوزه‌ای از ظفار تا قطر را دربر می‌گرفت. در حقیقت، در یک سیاست دومینو، پس از یمن جنوبی؛ عمان و سپس امارات عربی متحده و در نهایت سایر شیوخ جزیره‌العرب به زیر استیلای اردوگاه شرق درمی‌آمدند. اگر شورش ظفار در فرجام به اهداف موردنظر دست می‌یافت، احتمال سرایت و رسوخ اندیشه‌های این حرکت در اذهان ملت‌های سایر دولت‌های ضعیف خلیج فارس بسیار بود و پیامد آنی چنین رویدادی، با توجه به گرایش جبهه خلق ظفار به شوروی و کشورهای کمونیستی، تحکیم پایه‌های جهان

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

سوسیالیسم و به ویژه توسعه نفوذ و گسترش نقش اتحاد شوروی در این منطقه حیاتی بود. در چنین فضایی بود که ارتش ایران وارد صحنه شد و با شکست دادن جنبش ظفار، ضربه شدیدی بر این نظریات، اهداف و علایق وارد کرد.

پس از این رویداد، روند رو به رشد توسعه قدرت شوروی در منطقه خلیج فارس به مانع جدی و سختی برخورد کرد و در حقیقت، پایان نهایی تحقق امیال مسکو، در این شکست نهفته بود.^{۱۳۶}

انگیزه اصلی قبول این دعوت از طرف محمدرضا شاه این نبود که با خطر یک رژیم تندرو در آن طرف آب‌های خلیج فارس - آن طور که تبلیغ می‌شد - مقابله شود، بلکه این بود که به طور مؤثری نشان داده شود، ایران تنها قدرت منطقه‌ای در خلیج فارس است.

یک انگیزه ثانوی هم احتیاج به فراهم کردن فرصت آموزش عملی برای کاربرد سلاح‌های خریداری شده بود.^{۱۳۷}

لشکرکشی به ظفار میدان نمونه‌ای بود برای آزمایش تجهیزات مدرن آمریکایی که در اختیار ارتش ایران قرار گرفته بود و همچنین کارایی افسران و سربازان ایرانی که هرگز در یک جنگ واقعی شرکت نکرده بودند. به همین جهت واحدهای اعزامی به جنگ ظفار مرتباً تعویض می‌شدند تا افراد بیشتری با جنگ‌های چریکی آشنا شوند.^{۱۳۸}

۱-۳-۳. نتایج منطقه‌ای حمله ایران به ظفار

بی‌تردید نمی‌توان انکار کرد شورش ظفار که بر اثر حمله ایران با شکست مواجه شد، در عمل به نفع کشورهای کوچک و ضعیف حاشیه جنوبی خلیج فارس تمام شد. اما با تمام این اوصاف، این اقدام ایران باعث شد دولت‌های عرب حاشیه خلیج فارس از توسعه نفوذ و اقدامات تهران در منطقه احساس خطر کنند؛ به طوری که حضور نیروهای ایران در ظفار را به عنوان نمونه‌ای از اشغال یک سرزمین عربی، قلمداد کردند، و دست به اعتراضات گسترده زده و اقدام ایران را محکوم نمودند.

در پس این اعتراض و موضع‌گیری پنهان، دولت ریاض قرار داشت که گرچه یکی از پایه‌های ثابت در سیاست دو ستون نیکسون به شمار می‌رفت، ولی از گسترش قدرت تهران ناراضی بود. این مسئله، به ویژه پس از گسترش فعالیت‌های رژیم ایران در جنوب شبه جزیره عربستان که دولت سعودی به عنوان برادر بزرگ شیوخ، آن را جزئی از قلمرو تحرکات و حیطه اقدامات خود می‌دید، شدت گرفت.

شیخ عیسی - امیر بحرین - در گفتگویی با سفیر ایران در منامه در فروردین‌ماه ۱۳۵۳ با

اشاره به همین مسئله گفت: «عربستان سعودی از حضور نیروهای ایران در عمان راضی نیست و پیشیمان است که چرا به درخواست سلطان قابوس برای کمک به موقع پاسخ نداده و راه را برای ایران باز گذاشته است.»^{۱۳۹}

پس از ریاض، دولت کویت بیشترین مخالفت‌ها را در برابر گسترش نفوذ ایران در سرزمین عمان و خلیج فارس ابراز داشت. قیس الزواوی - وزیر خارجه عمان - در دیداری با سفیر ایران در مسقط در تیرماه ۱۳۵۳ عنوان کرد، شیخ صباح - وزیر امور خارجه دولت کویت - با اظهار گلایه از حضور ارتش ایران در ظفار به او گفته است: «شما با پشت کردن به مردم عرب از ایران درخواست کمک کردید. پس ما وظیفه داریم به هر کسی که با ایران بجنگد، کمک کنیم.»^{۱۴۰}

در این راستا پیشنهاد ایران برای ایجاد شورای همکاری امنیت با حضور کلیه کشورهای ساحلی خلیج فارس، در یک برنامه هماهنگ از سوی تمامی شیوخ عرب منطقه رد شد. این در حالی بود که کشورهای عرب خلیج فارس در دی ماه ۱۳۵۴ به ایجاد یک خبرگزاری مشترک با عنوان خبرگزاری دولت‌های عرب خلیج عربی، دست زدند.^{۱۴۱}

در همان حال که ارتش ایران در ظفار به جنگ مشغول بود، شاه به فکر توسعه حریم امنیت دریایی افتاد و به مناسبت چهلمین سال تأسیس نیروی دریایی در آذرماه ۱۳۵۰ نطقی ایراد کرد و برای نخستین بار علناً گفت: «از این پس مرزهای دریایی ایران در آن سوی خلیج فارس و بحر عمان، یعنی در اقیانوس هند قرار دارد. بنابراین دیگر وظیفه نیروی دریایی حفاظت آبادان، خسروآباد، بوشهر، هرمز، بندرعباس و حتی جاسک و چابهار نیست، بلکه حفظ حریم امنیت ایران است که بسیار دورتر از این نقاط قرار دارد.»

روزنامه کیهان علت این بلندپروازی‌ها را چنین تشریح کرد: «اولاً تجاوز هند به پاکستان که منجر به تجزیه کشور اخیر شده است و پیامدهای آن در وضع آسیای جنوبی؛ ثانیاً حمله چریک‌های مورد حمایت یمن جنوبی به یک نفت‌کش حامل نفت ایران در کنار جزیره پریم؛ ثالثاً جنگ ظفار که شورشیان از جانب یمن جنوبی پشتیبانی می‌شوند؛ و رابعاً مهمتر از همه نقش اتحاد شوروی و تقویت ناوگان شوروی در اقیانوس هند.»^{۱۴۲} می‌توان آثار و نتایج منفی لشکرکشی ایران به ظفار عمان را به صورت تیتروار اینگونه بیان کرد:

۱. هزینه‌های این عملیات تا ریال آخر، بر عهده ایران بود.
۲. از سوی دیگر، اعزام نیروهای نظامی به ظفار، رژیم پهلوی را در تعارض شدید با گروه‌های سیاسی و نظامی داخلی و خارجی قرار داد.
۳. از دیدگاه سیاسی و روابط منطقه‌ای، دولت‌های کوچک عرب خلیج فارس با هراس از

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

گسترش دستگاه نظامی ایران و با نگرش تردیدآمیز به عملیات نظامی و حضور نیروهای مسلح آن در ظفار، ضمن دوری تدریجی از سیاست‌های تهران، به ایجاد یک نظام هماهنگ سیاسی، اقتصادی و نظامی روی آوردند.

۴. و در نهایت، اقدام ایران موجب آسایش و مصونیت نیروهای آمریکایی و انگلیسی را که در واقع می‌بایست آنان در جهنم سوزان ظفار گرفتار می‌شدند، فراهم آورد و آنها بدون تحمل هیچ‌گونه زحمتی از دستاوردهای سرکوب جنبش ظفار در جهت آرامش منطقه به منظور انتقال معمول نفت و حفظ حکومت‌های محافظه‌کار منطقه و جلوگیری از توسعه بلوک رقیب بهره‌مند شدند.^{۱۴۳}

در نهایت اینکه اهمیت اقدامات ایران در منطقه که در راستای منافع جهان غرب صورت گرفت، به حدی بود که نیکسون با تقدیر از این سیاست گفت: «شاه خلأ قدرت را پر کرد؛ با تصرف جزایر سه‌گانه حافظ امنیت تنگه هرمز شد، ظفار را در هم کوید، با ساختن پایگاه دریایی چابهار در امنیت تنگه هرمز کوشید، با شناسایی اسرائیل، در تحریم‌های نفتی ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ اعراب شرکت نکرد، نفت لازم ناوگان مدیترانه را تأمین کرد، با پشتیبانی پنهانی از اکراد، مانع شرکت عراق در نبرد ۱۹۷۳ میلادی اعراب و اسرائیل شد، سوخت ناوگان ما را در اقیانوس هند تأمین کرد، و هواپیماهای فانتوم اف-۵ را به حمایت ویتنام جنوبی فرستاد.»^{۱۴۴}

ب: افزایش مستشاران نظامی آمریکا در ایران

پس از پایان جنگ دوم جهانی و پیروزی متفقین، دیگر مجوزی برای حضور نظامیان آمریکایی در ایران وجود نداشت، ولی دولت ایالات متحده آمریکا با توجه به موقعیت استراتژیک ایران و خاورمیانه و حفظ منافع سیاسی و اقتصادی خود، و نیز دستیابی به نفت فراوان و ارزان حوزه خلیج فارس، تصمیم گرفت به حضور خود در خاورمیانه ادامه دهد و به عنوان دفاع در برابر شوروی‌ها، بنیه نظامی کشورهای منطقه، از جمله ایران را با واگذاری جنگ‌افزارهای آمریکایی تقویت کند و برای آموزش افراد ارتش، مستشاران نظامی به آن کشورها بفرستد. اولین گروه مستشاری نظامی ایالات متحده در ایران، هیأت مستشاری ژاندارمری^{۱۴۵} بود که ریاست آن را سرهنگ نورمن شوارتسکف^{۱۴۶} رئیس سابق پلیس ایالت نیوجرسی به عهده داشت. مأموریت اصلی این هیأت، تجدید سازمان ژاندارمری ایران بود.^{۱۴۷}

بعدها قراردادهای مشابه دیگری برای تقویت بنیه نظامی ایران با ایالات متحده آمریکا برای تقویت و انسجام نیروهای نظامی ایران بسته شد که در اینجا به آنها نمی‌پردازیم، ولی ماجراهایی اتفاق افتاد که باعث شد روند ورود مستشاران آمریکایی به ایران افزایش یابد که

اولین آنها، به قدرت رسیدن نیکسون در آمریکا بود و سیاست‌هایی که وی در قبال ایران در پیش گرفت، و آخرین آنها، افزایش ناگهانی قیمت نفت بود که باعث شد از اواسط دهه ۱۹۷۰، روابط تجاری ایران و آمریکا به باتلاقی مملو از شرکت‌های بین‌المللی و فروشندگان تسلیحات مختلف تبدیل شود که در صدد یافتن مشتری و در جستجوی فرصت بودند.^{۱۴۸} این سیاست‌های نیکسون و کیسینجر در خصوص مجاز کردن فروش سلاح‌های پیچیده و به مقدار بی‌سابقه به ایران بود که باعث شد ایالات متحده آمریکا خود را برای قابل استفاده کردن این سلاح‌ها متعهد کند^{۱۴۹} که نتیجه آن، اعزام عده کثیری مستشار و کارشناس آمریکایی برای نگهداری و تعمیر این سلاح‌ها و تعلیم استفاده از آن به ایرانیان بود.^{۱۵۰} در واقع ارسال جنگ‌افزارهای مدرن به ایران، مستلزم آموزش افسران و درجه‌داران برای استفاده از این‌گونه وسایل بود و ملتی نظیر ملت ایران که نیمی از ۳۵ میلیون نفر جمعیت آن در مناطق روستایی فوق‌العاده فقیر سکونت داشتند، نمی‌توانستند بدهتاً گردان‌های مرکب از خلبانان جوان، دریانوردان و تکنیسین‌ها را فراهم آورند.^{۱۵۱}

همه این اتفاقات باعث شد برای اینکه این همه سلاح و مهمات قابل استفاده شوند، وزارت دفاع آمریکا و کارخانجات فروشنده تسلیحات و تجهیزات نظامی، هیأت‌هایی را به ایران بفرستند. به عنوان مثال، نیروی هوایی ایران، با وجود دردانه بودنش، ۷۰۰۰ تکنیسین ماهر کسر داشت.^{۱۵۲}

بنابراین، ایران اقدام به بستن قراردادهای متعددی برای آموزش نیروهای نظامی کشور کرد که از جمله آنها می‌توان به قرارداد VOB-CACE که در آبان ماه ۱۳۵۱ به منظور آموزش پرسنل ایرانی، اعم از خلبان و مکانیک، با دولت آمریکا به امضا رسید، اشاره کرد.^{۱۵۳} بر اثر این قرارداد و سایر قراردادهای مشابه بود که «شرکت گرومان آئروسیپس»^{۱۵۴} سازنده اف-۱۴؛ بهترین هواپیمای شکاری دنیا، به تنهایی ۸۰۰ نماینده را با اعضای خانواده‌هایشان به ایران اعزام کرد.^{۱۵۵}

فرد هالیدی در کتاب «دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران» در این خصوص چنین می‌نویسد: «تجهیزات فوق‌العاده پیشرفته از لحاظ فنی، مستلزم در اختیار داشتن پرسنل کارآمدی است که از عالی‌ترین سطح دانش فنی برخوردار باشند. هر فروند جت شکاری مافوق صوت به دو تا سه خلبان در آسمان و به یکصد نفر پرسنل زمینی که دست کم نصف آنها تکنیسین‌های فوق‌العاده ماهر هستند، نیاز دارد. آماده کردن یک خلبان، دو تا سه سال پس از دریافت اجازه پرواز، وقت می‌گیرد. به دلیل وابستگی خرید اسلحه به معلومات و هوی و هوس یک فرد واحد که غالباً از توانایی و ظرفیت کشور بی‌اطلاع است، دولت ایران تعهد خرید سلاح‌هایی را کرده

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

که استفاده از آنها جز با وارد کردن ده‌ها هزار پرسنل آمریکایی امکان‌پذیر نیست.^{۱۵۶} طبق آمار رسمی، تعداد افراد آمریکایی، اعم از مستشاران نظامی و هیأت‌هایی که از سوی پنتاگون و کارخانجات و شرکت‌های فروشنده جنگ‌افزار به ایران اعزام می‌شدند، دائماً رو به افزایش می‌رفت، این تعداد که در سال ۱۳۵۱ (۱۹۷۲) ۱۶,۰۰۰ تن بود،^{۱۵۷} در ژوئیه سال ۱۹۷۶ به ۲۴,۰۰۰ نفر رسید که همچنان در حال افزایش بود.^{۱۵۸} این افزایش سریع، مشکلات زیادی در ایران به وجود آورد که از جمله، مشکل اسکان آنها بود. به طور مثال پایگاه هوایی اصفهان طرح‌هایی برای اسکان ده هزار مستشار آمریکایی و خانواده‌هایشان که قرار بود جهت تعمیر، نگهداری و آموزش استفاده از هواپیماهای اف-۱۴ به ایران اعزام شوند، اجرا کرد.^{۱۵۹} مهم‌ترین مشکلی که افزایش تعداد مستشاران آمریکایی در ایران به وجود آورد، ایجاد نارضایتی در بین توده‌های مردم ایران بود^{۱۶۰} که به شکل‌های مختلف بروز می‌کرد. عده‌ای از مردم، این افزایش را به عنوان دخالت آمریکا در امور ایران تلقی می‌کردند که یک تفسیر رادیویی در سال ۱۳۵۲ این مشکل را چنین توصیف می‌کند: «خرید اسلحه از آمریکا از طرف دولت ایران به مبلغ نجومی ۳ میلیارد دلار و انتشار این خبر که به زودی تعداد ۹۰۰ نفر دیگر بر تعداد مستشاران آمریکایی در ارتش ایران افزوده خواهد شد، محیط کشور را به حدی آکنده از خشم شدید نسبت به تشدید مداخلات نظامی آمریکا در ایران کرده که این خشم به گونه‌های مختلف بروز نموده است.»^{۱۶۱}

۲۰۳

عده دیگری نیز به بالا بودن سطح حقوق و رفاه مادی این مستشاران اعتراض داشتند. باری روبین در کتاب «جنگ قدرت‌ها در ایران» می‌نویسد: «تعدادی از آنها [مستشاران]، مانند ۱۷۰۰ نفر از کارکنان شرکت هلیکوپترسازی «بل» مستقیماً تحت مدیریت رؤسای آمریکایی خود کار می‌کردند و تماس زیادی با ایرانی‌ها نداشتند، ولی اکثریت آمریکایی‌ها چه در سازمان‌های نظامی و چه در تشکیلات فنی و اداری با افسران و کارکنان ایرانی این سازمان‌ها کار می‌کردند و تفاوت سطح حقوق و رفاه مادی آنها برای ایرانیان ناراحت‌کننده بود.»^{۱۶۲}

برای مثال سپهد خلیل بخشی‌آذر، رئیس اداره پنجم ستاد کل ارتش در قسمتی از اعترافات خود در مقابل دادگاه می‌گوید: «... و بالاتر از همه مسئله مستشاران بود. ایشان [طوفانیان] تعدادی مستشار برای کارخانجات هلیکوپترسازی و صنایع هواپیماسازی ایران استخدام کرده بود و برابر قراردادی که با اینها تنظیم کرده بود، می‌بایستی سه سال قبل پرسنل ایران را آموزش می‌دادند و می‌رفتند، ولی این کار نشده بود. گفتیم تا کی این حقوق‌های گزاف را می‌خواهید به اینها بدهید؟ تا کی می‌خواهید برای خرید تور سیمی و غیره یک آمریکایی با حقوق ماهی ۴۰ هزار تومان در اینجا نگه دارید... نیروی نظامی نیروی سر به زیرتری بود. مستشار خیلی کمی

داشت ولی نیروهای هوایی مستشارهای زیادی داشت و روز به روز هم زیادتر می‌شد. مثلاً طرح و بررسی‌های نیروی هوایی ۵۸ مستشار داشت که هر یک از اینها حدود ۹۰ هزار تومان در ماه برای ما خرج داشتند...» همین شخص در جای دیگری از سخنانش می‌افزاید: «حقوق یک ماه پرسنل ایران برابر ۱۴۰ میلیارد ریال بود اما حقوق مستشاران آمریکایی مقیم ایران ماهیانه به ۱۷۰ میلیارد ریال می‌رسید.»^{۱۶۳}

مقامات آمریکایی در خصوص این مستشاران دیدگاه‌های متفاوتی داشتند. عده‌ای مثل سناتور فولبرایت، افزایش مستشاران نظامی را به ضرر مردم ایران و در نهایت آمریکا دانسته^{۱۶۴} ولی عده‌ای دیگر که در رأس آنها نیکسون و کیسینجر بودند، افزایش کمک‌های مستشاری نظامی را به عنوان یک اصل اساسی در استحکام موضع و نفوذ ایالات متحده آمریکا در ایران تلقی می‌کردند.^{۱۶۵}

مؤلف کتاب «ایران سراب قدرت» پیرامون حضور گسترده و رو به تصاعد مستشاران نظامی ایالات متحده آمریکا در دهه ۱۹۷۰ می‌نویسد: «با مجاز کردن فروش سلاح‌های پیچیده به مقادیر بی‌سابقه به ایران، آمریکا خود را متعهد کرد که این سلاح‌ها را قابل استفاده کند. این امر به معنای حضور کاملاً مشهود آمریکا در ایران به صورت فرستادن تعداد بسیار زیادی افراد نظامی و غیرنظامی و مشاور برای جبران کمبود شدید نیروی انسانی ماهر لازم برای کاربرد این سلاح‌ها بود. در سال ۱۹۷۶ معلوم بود اکثریت ۲۴ هزار نفر آمریکایی که در ایران هستند، نظامی یا وابسته به امور نظامی هستند. انتظار می‌رفت که به علت خرید اسلحه از آمریکا این تعداد تا سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) به ۵۰ الی ۶۰ هزار نفر برسد... بنابراین اعتبار نظامی ایران صرفاً به قیمت استقلال ایران تمام شد.»^{۱۶۶}

ج: ظهور دلان اسلحه و بروز فساد

پس از آنکه محمدرضا شاه سیاست خرید جنگ‌افزار از ایالات متحده آمریکا را به ویژه پس از افزایش بهای نفت در پیش گرفت، شرکت‌های اسلحه‌سازی آمریکایی، نظیر لاکهید، گرومن، مک‌دانل داگلاس، بوئینگ و ... با کمک نمایندگان و عوامل خود شدیداً به فعالیت پرداخته و شتاب مضاعفی در فروش کالاهای خود به ایران پیدا کردند.^{۱۶۷}

آنها برای فروش هر چه بیشتر محصولات خود، دست به دامن دلان اسلحه شدند. این دلان و واسطه‌ها عمدتاً ایرانی بوده و رابطه‌ای نزدیک با دربار و شخص محمدرضا شاه داشتند و در ازای رشوه‌ای که از کارخانجات اسلحه‌سازی دریافت می‌کردند، روند صدور محصولات آنها را تسهیل می‌نمودند. بدیهی است در این قبیل معاملات سودهای کلانی به حساب‌های این دلان سرازیر می‌شد. معاملات اسلحه در این بستر پر هرج و مرج، کم‌کم به جایی رسید که



نفر اول از سمت چپ:

ارتشبد طوفانیان، از بزرگ‌ترین دلانان اسلحه در ایران

شرکت‌های اسلحه‌سازی آمریکایی بدون برقراری هماهنگی‌های رسمی با وزارت دفاع آن کشور و تأیید هیأت‌های مستشاری آمریکا که به ایران گسیل می‌شدند، اقدام به فروش سلاح به ارتش شاهنشاهی نمودند.^{۱۶۸} روال خرید اسلحه، سابق بر این، ظاهراً بدین منوال بود که پس از انتخاب جنگ‌افزار و درخواست آن از سوی ایران، هیأت مستشاری آمریکا در ایران و وزارت دفاع ایالات متحده، لزوم خرید آن را تأیید می‌کردند، سپس

۲۰۵

به تصویب نهایی وزارت خارجه آمریکا می‌رسید، ولی این رویه از ماه مه ۱۹۷۲ و دیداری که شاه با نیکسون و کیسینجر در تهران به عمل آورد، تغییر کرد، و این تغییر رویه باعث شد مشکلات عدیده‌ای در امر فروش اسلحه به ایران، بین تهران و کمپانی‌های فروشنده و وزارت دفاع آمریکا ایجاد شود.^{۱۶۹}

بنابراین، آزادی عملی که محمدرضا شاه در خرید اسلحه، از آن برخوردار شد، روش جاری کنترل فروش جنگ‌افزارهای آمریکایی به کشورهای خارجی را به کلی دگرگون ساخت. در این بازار آشفته، رقابت‌های نامعقولی بین کارخانجات اسلحه‌سازی، دلال‌ها و واسطه‌هایی که هر یک سعی داشتند تولیدات خود را بفروشند، درگرفت و پرداخت رشوه به عنوان یک ابزار برای تسهیل این معاملات، توجیه شد.^{۱۷۰}

در این بین، مقامات نظامی یا دولتی ایران هم، مخالفتی نمی‌کردند، زیرا علاوه بر اینکه جرأت مخالفت یا اظهار عقیده در مقابل شاه را نداشتند، در خرید هر چه بیشتر اسلحه هم ذینفع بودند. اکثر آنها با کمپانی‌های سازنده و فروشنده اسلحه رابطه برقرار نموده و درصدی از سفارش‌ها را به عنوان کمیسیون و حق‌العمل دریافت می‌کردند.^{۱۷۱}

این رقابت‌ها کم‌کم به جایی رسید که بنا به گفته ژنرال ویلیامسون، رئیس هیأت مستشاران نظامی آمریکا در دهه هفتاد: «هر هفته به طور متوسط ۳۵ نماینده از کمپانی‌های مختلف سازنده و فروشنده اسلحه وارد تهران می‌شدند و برای فروش کالاهای خود به ملاقات مقامات وزارت جنگ

ایران و یا واسطه‌های دیگر می‌رفتند. این رقابت‌ها به طور طبیعی مفاسدی را به همراه داشت و نمایندگان شرکت‌های مختلف سعی می‌کردند مقامات ایرانی را برای خرید کالاهای خود تطمیع نمایند.^{۱۷۲}

یکی از موارد پرداخت رشوه که در معاملات تسلیحاتی اتفاق افتاد و سروصدای زیادی به راه انداخت، در جریان خرید هواپیماهای اف-۱۴ از شرکت گرومن بود.^{۱۷۳} در صفحات قبل، گفتیم در تابستان ۱۳۵۱ نیکسون موافقت کرد که محمدرضا پهلوی هواپیماهای اف-۱۴ را که از مجهزترین و پیشرفته‌ترین هواپیماهای شکاری جنگنده جهان بودند، خریداری کند. این نوع هواپیماها معروف به تام‌کت، نخستین هواپیماهای آمریکایی بودند که بخشی از آنها با دستگاه‌های رایانه‌ای کنترل می‌شد. نرخ هر فروند هواپیمای اف-۱۴، سی میلیون دلار به ایران اعلام شد. قرارداد منعقد بین ایران و کمپانی گرومن به مبلغ نهمصد میلیون دلار بود که برای خرید ۳۰ فروند آنها پرداخت شد. هزینه تمام شده هر فروند برای نیروی دریایی آمریکا ۲۰ میلیون دلار بود حال آنکه به ایران به مبلغ ۳۰ میلیون دلار فروخته شد. این افزایش نرخ کاملاً غیرعادی بود؛ چرا که کالاهای صادراتی در بسیاری از کشورهای جهان به دلیل معافیت از عوارض گمرکی و تشویق امر صادرات، ارزان‌تر نرخ‌گذاری می‌شوند.^{۱۷۴}

مأموران تحقیق سنای آمریکا، بعد از مطالعه و بررسی اسناد و مدارک، پرده از روی این ماجرا برداشته و فاش ساختند، در جریان فروش هواپیماهای اف-۱۴ به ایران، حق و حساب‌هایی به مقامات ایرانی پرداخت شده است.^{۱۷۵} در همین حال، ریاست کل شرکت‌های بین‌المللی گرومن، شرکت سازنده اف-۱۴، اعتراف کرد، شخصاً نامه‌ای به ارتشبد طوفانیان، مأمور خرید اسلحه ایران، نوشته و در آن نامه پرداخت ۲۸ میلیون دلار به او را تعهد نموده است.^{۱۷۶} از طرف دیگر مطبوعات سرشناس جهان هم از پرداخت رشوه توسط شرکت گرومن به واسطه‌ها و نمایندگان طرف ایرانی پرده برداشتند.^{۱۷۷} زمانی که طوفانیان، معاون وزیر جنگ ایران، در برابر چنین اعترافات و اتهاماتی قرار گرفت، در یک مصاحبه مطبوعاتی با چهره‌ای حق به جانب، ضمن تکذیب خبر پرداخت پورسانت به افراد ایرانی، تمام گناهان را متوجه گرومن دانسته^{۱۷۸} و با اظهار این مطلب که شرکت گرومن با اختصاص ۲۸ میلیون دلار برای کمیسیون فروش، سر ایران کلاه گذاشته است،^{۱۷۹} گفت: «این داستان نشان می‌دهد که کشورهای خارجی تا چه اندازه در صدد چپاول ما هستند. ما به آنها این اجازه را نخواهیم داد و پول‌ها را از حلقومشان درخواهیم آورد.»^{۱۸۰}

ولی واقعیت چیز دیگری بود؛ با نگاهی به اسناد و مدارک به دست آمده از سفارت آمریکا در ایران معلوم می‌شود که شرکت گرومن از طریق برادران لای^{۱۸۱} که ریاست شرکت استرن اینترنشنال را بر عهده داشتند، قراردادی را در نوامبر ۱۹۷۲ منعقد کرد که بر اساس آن



سفر شاه به آمریکا در زمان ریاست جمهوری نیکسون

متعهد شد، مبلغ ۲۸ میلیون دلار در ازای فروش ۳۰ فروند هواپیمای اف-۱۴ به عنوان حق کمیسیون پرداخت کند.

از طرف دیگر، گرومن در پشت پرده با خاتمی، داماد شاه و فرمانده نیروی هوایی ایران، در ارتباط بود و برادران لاوی صرفاً نقش واسطه را بازی می‌کردند. البته واسطه‌های دیگری از قبیل ابوالفتح محوی (یکی از بنیانگذاران صنایع هواپیمایی ایران و رئیس شرکت اطلاعاتی ایز ایران) که از دوستان نزدیک خاتمی و از شرکای نزدیک وی بود نیز، در این رابطه در فعالیت بودند.^{۱۸۲}

از دیگر سو، در بجهت فعالیت‌هایی که برادران لاوی به عنوان واسطه شرکت گرومن انجام می‌دادند، فرد دیگری به نام آلبرت جی فیوج وارد صحنه می‌گردد. بعدها لاوی اعلام می‌کند، تحت فشارهایی که از بالا بر او وارد شده، مجبور گردیده است بخش اعظمی از کمیسیون دریافتی را به فیوج بدهد که مدعی بود از طرف دو تن از مقامات عالی‌رتبه دولت ایران یعنی ژنرال طوفانیان و ژنرال خاتمی، به این کار مأمور گردیده است و همین فیوج سریعاً موفق شد در عرض دو ماه تعداد ۵۰ فروند دیگر به خریدهای اف-۱۴ اضافه نماید. خود آمریکایی‌ها هم به این امر واقف شده بودند که برادران لاوی و فیوج، پوششی

برای فعالیت افراد بانفوذ ایرانی هستند^{۱۸۳} و در واقع این افراد برای اینکه ردپایی از خود به جا نگذارند، توسط واسطه‌هایی نظیر برادران لاوی، محوی، فیوج و... معاملات خود را با شرکت‌های تسلیحاتی آمریکایی انجام می‌دادند.

علاوه بر گرومن، کمپانی نورثروپ نیز در فروش اسلحه به ایران فعال بوده و رشوه‌هایی در این بین به برخی از دلالان و مقامات ایرانی پرداخته کرده بود. توماس جونز، رئیس کمپانی نورثروپ، جهت فروش محصولات خود قراردادی با کیم روزولت - طراح کودتای ۲۸ مرداد در ایران - در ماه ژانویه ۱۹۶۵ امضا کرد و بر اساس این قرارداد، مقرر شد کمپانی نورثروپ، سالی ۱۵۰۰۰ دلار (این مبلغ بعدها به ۷۵۰۰۰ دلار رسید) به کمپانی روزولت بپردازد تا فعالیت‌های مختلف را در خاورمیانه بررسی و تجزیه و تحلیل کرده و بر اساس آن عالی‌ترین ارتباط‌ها را در سطوح بالای دولتی در خاورمیانه و به ویژه ایران ایجاد نماید.^{۱۸۴} نتیجه توافقات این شد که اکثر هواپیماهای نوع اف-۵ این شرکت که به «تایگر» معروف بودند، به وسیله روزولت برای نیروی هوایی ایران خریداری گردید.^{۱۸۵}

بعدها در سال ۱۹۷۶ و در جریان تحقیقات سنای آمریکا معلوم شد، شرکت نورثروپ بابت فروش هواپیماهای اف-۵، مبلغ دو میلیون و یکصد هزار دلار رشوه پرداخته و جالب اینکه مبلغ این رشوه‌ها را همانند شرکت گرومن، به حساب بدهی ایران منظور کرده است.^{۱۸۶} همچنین در این تحقیقات مشخص شد، افرادی نظیر شهرام، خواهرزاده شاه و ژنرال خاتمی و تعدادی دیگر از افراد نزدیک به دربار به عنوان دلالان کمپانی نورثروپ فعالیت می‌کردند.^{۱۸۷} البته ماجرای فساد و پرداخت رشوه در معاملات به اینجا ختم نمی‌شود و اسناد موجود، از تخلفات زیادی در این باره پرده برمی‌دارد. به عنوان نمونه در سند شماره ۶ اسناد لانه جاسوسی شماره (۶۷) به برخی از این تخلفات اشاره شده، از جمله اینکه شرکت «بل» سازنده هلیکوپتر، به یک عامل ناشناس حدود ۴۸۹۰۰۰ دلار (۱۰۰۰ دلار در ازاء هر هلیکوپتر) در ازاء فروش‌های سال ۱۹۷۳ این شرکت، پرداخت نموده است. همچنین شرکت «مک دانل داگلاس»، مبالغی را به یکی از افسران بازنشسته نیروی هوایی آمریکا به نام «لاون» که در اسرائیل زندگی می‌کند، پرداخت کرده. شرکت «تیوکول» نیز مبلغ ۷۴۰۰۰ دلار به فردی به نام بزرگمهر و مبلغ ۸۵۰۰۰ دلار به فردی به نام «شاهان» پرداخت کرده است. همچنین شرکت «لاکهد» ظاهراً مبلغ یک میلیون دلار به خاطر فروش ۳۰ میلیون دلاری «۳-پ» در سال ۱۹۷۳ به «جیم زند» پرداخت نموده است.^{۱۸۸} البته اینها فقط بخشی از تخلفات را نشان می‌دهد.

در واقع با بررسی همه شواهد و قرائن می‌توان گفت، خود شاه نیز توسط ارتشبد طوفانیان در

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

جریان این معاملات پشت پرده و پرداخت‌های غیرقانونی بوده و همه این پرداخت‌ها با چراغ سبز شاه صورت می‌گرفته است. حسین فردوست ضمن اشاره به این موضوع می‌نویسد:

این تصور که نوع سلاح‌ها و کشور و کمپانی خریدار را طوفانیان تعیین می‌کرد، تصور صحیحی نیست. چه نوع سلاح، به چه تعداد، از کجا، همه و همه توسط محمدرضا دیکته می‌شد و طوفانیان تنها مجری بسیار خوبی بود... پس طوفانیان، شخصاً سفارش‌دهنده اصلی نبود، سفارش‌دهنده شخص محمدرضا بود... مسلم است که فروشندگان سلاح به طوفانیان حق و حساب می‌دادند... البته طوفانیان به نحوی عمل نمی‌کرد که محمدرضا حساسیت پیدا کند. او ارقام دقیق پورسانتاژ را به محمدرضا می‌گفت و او مقداری را به خودش می‌داد و در مورد بقیه مبلغ دستور می‌داد که به کدام اشخاص و به چه مبلغی پرداخت شود.^{۱۸۹}

ویلیام شوکراس، این کانون پرسسیسه را «سرزمین عجایب» می‌خواند: «... در سال‌های ۱۹۷۰ تمام کشور برای معامله‌گران اعم از مرد و زن تبدیل به سرزمین عجایب شده بود. پرداخت‌های غیرقانونی، کارمزد دلالتان، تفاهم سری بین شاهپورها و متصدیان روابط عمومی، شاهدخت‌ها و مأموران سیا، کیف‌های سامسونت مملو از اسکناس‌های صددلاری که در هواپیماهای جت خصوصی حمل می‌شد، شرکت‌هایی با نشانی صندوق پستی در کارائیب و لیختن اشتاین، دستورهای ضدونقیض محرمانه که در جلسات خصوصی با حضور شاه صادر می‌شد... این بود محیطی که از سال ۱۹۷۳ به بعد معاملات در آن انجام می‌گرفت.»^{۱۹۰}

نتیجه‌گیری

در این مجال اندک، مسلماً امکان پرداختن به تمام زوایای روابط نظامی ایران و آمریکا در دوره نیکسون میسر نبود، ولی در حد توان سعی گردید با مراجعه به تعدادی از منابع موجود، به گوشه‌هایی از این روابط پرداخته شود.

در این نوشتار، به علل افزایش روابط دو کشور در این مقطع اشاره گردید که به طور خلاصه می‌توان آنها را چنین جمع‌بندی نمود:

۱. عظمت‌طلبی شاه و تمایل وی برای تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای برای سرپوش گذاشتن بر ضعف‌های گذشته، چرا که آن ضعف‌ها مخصوصاً در اوایل سلطنتش، وی را از لحاظ روانی شدیداً تحت تأثیر قرار داده بود و او از این فرصت به دست آمده می‌خواست نهایت استفاده را برده و قدرت خود را به رخ دوست و دشمن بکشد؛
۲. تلاش برای پایان دادن به جنگ ویتنام از سوی دولت جدید آمریکا، به دلیل خسارت‌های جانی و مالی فراوانی که ایالات متحده در این جنگ متحمل شده بود؛ از قبیل کشته

شدن هزاران نفر از سربازانش در این جنگ، نارضایتی‌های داخلی و تظاهرات گسترده مردم آمریکا برای پایان دادن این جنگ منفور، منفی شدن موازنه بازرگانی خارجی آمریکا و...؛

۳. اعلام دکترین نیکسون به عنوان راهکاری برای خارج شدن آمریکا از باتلاق ویتنام و اعمال سیاستی خاص در منطقه خاورمیانه از سوی آمریکا. در راستای این دکترین - که به «سیاست دو ستون» معروف گردید - و بر اساس آن، ایران و عربستان سعودی جهت مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی احتمالی تقویت شدند؛

۴. اعلام خروج انگلیس از خلیج فارس و نگرانی‌های غرب از توسعه نفوذ شوروی در منطقه، به دلیل ایجاد این خلأ قدرت و تمایل محمدرضا شاه برای قبول مسئولیت حفظ امنیت خلیج فارس و پر کردن این خلأ؛

۵. وقوع جنگ بین اعراب و اسرائیل؛ این جنگ به دلایلی چند باعث افزایش سطح روابط دو کشور مخصوصاً از بُعد نظامی گردید. یکی از این دلایل، عدم همراهی محمدرضا شاه با اعراب و تحریم‌های آنها بود که باعث گردید ایالات متحده به عنوان یک متحد پروپاقرص روی ایران حساب باز کند. همچنین این جنگ موجب شد شاه، اهمیت سلاح‌های مدرن و پیشرفته را در جنگ‌های احتمالی بیش از پیش درک کند؛ علاوه بر این ایران و آمریکا در جهت کمک به اسرائیل همکاری‌های مخفیانه‌ای را با همدیگر ترتیب دادند، از جمله کمک به کردهای عراقی که برای کسب خودمختاری، با حکومت مرکزی عراق در جنگ بودند و این کمک‌ها صرفاً بدین جهت بود که دولت عراق تضعیف شده و توان حمله به اسرائیل را از دست بدهد؛ موضوعی که در همین جنگ اعراب و اسرائیل به اثبات رسید و ارتش عراق عملاً نتوانست علیه اسرائیل وارد جنگ شود؛

۶. افزایش بهای نفت و به طبع آن افزایش قدرت خرید ایران و همچنین اهمیت روزافزون حفظ ثبات آبراه خلیج فارس برای غرب به دلیل وجود این ماده باارزش.

اینها همه باعث گردید ایران برای تبدیل شدن به نیروی برتر و ژاندارم منطقه‌ای، به منظور انجام دادن مأموریت‌های محوله از سوی آمریکا، تقویت شود. در نتیجه سیل کالاهای آمریکایی و به ویژه اسلحه و مهمات روانه ایران شد. تأثیر این امر در آینده سلطنت محمدرضا شاه به حدی بود که شاید بتوان مهم‌ترین مشخصه روابط ایران و آمریکا را در این مقطع زمانی، زیاده‌روی و بی‌بندوباری در معاملات اسلحه بین دو کشور دانست. چنین زیاده‌روی‌هایی موجب گردید، شاه دچار توهم قدرت شده و از درک اهمیت مسائل و مشکلات داخلی باز بماند و در نتیجه، بخش عمده درآمد نفت را که در اصل، باید برای

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

تقویت زیرساخت‌های ایران در بخش‌های مختلف اقتصادی، صنعتی و... به کار برده می‌شد، خرج ارتش و توسعه قدرت نظامی بکند. و نقطه تأسف برانگیز این است که این هزینه‌ها نه تنها موجب رشد واقعی ارتش و صنایع نظامی نگردید، بلکه بر اثر رشد واردات انواع جنگ‌افزار، فساد گسترده‌ای دامن ارتش و دولت ایران را گرفت. از طرف دیگر با افزایش مستشاران نظامی آمریکایی در ایران، زمینه‌های نارضایی عمومی گسترش یافت و کم‌کم سقوط رژیم پهلوی را منجر گردید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پانوشتها

- ۱- فرد هالیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ص ۷۳.
- ۲- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۵، پ سوم، ص ۳۹۷.
- ۳- باری روبین، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمود مشرفی، بی‌جا، انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۳، چ اول، ص ۱۰۶ و فرد هالیدی، پیشین، ص ۷۷.
- ۴- باری روبین، پیشین، ص ۱۲۲.
- ۵- ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۱، چ هشتم، ص ۲۲۳ و باری روبین، پیشین، ص ۱۲۳.
- ۶- گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه امیراسدالله علم) زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۲۱۴.
- ۷- مجموعه تألیفات، نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی، (چ هفتم از بهمن‌ماه ۱۳۴۹ تا خرداد ۱۳۵۲)، تهران، بی‌نا، بی‌تا، (نسخه‌ای از این اثر در کتابخانه مرکز اسناد انقلاب اسلامی موجود می‌باشد)، صص ۶۴۸۸-۶۴۸۷ و مجله ارتش شاهنشاهی، شم ۴، مردادماه ۱۳۵۱، ص ۵.

- ۸- ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمه اسمعیل زند و بتول سعیدی، تهران، نشر نو، ۱۳۷۰، چ اول، ص ۱۵.
- ۹- همان‌جا.
- ۱۰- ژان ژاک سروان شرایبر، تکاپوی جهانی، عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، نشر نو، ۱۳۶۵، چ ششم، ص ۲۲۳.
- ۱۱- ویلیام سولیوان، مأموریت در ایران، ترجمه محمود مشرفی، تهران، هفته ۱۳۶۱، چ سوم، ص ۵۶.
- ۱۲- ماروین زونیس، پیشین، ص ۱۵.
- ۱۳- ویلیام سولیوان، پیشین، ص ۵۵.
- ۱۴- محمدجعفر چمنکار، بحران ظفار و رژیم پهلوی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۳، چ اول، ص ۸۶.
- ۱۵- باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۴، چ چهارم، ص ۲۸۳.
- ۱۶- آنتونی سمسون، بازار اسلحه، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، چ اول، ص ۲۸۵.
- ۱۷- جیمز بیل، عقاب و شیر (تراژدی روابط ایران و آمریکا)، ترجمه مهوش غلامی، تهران، نشر کوبه، ۱۳۷۱، چ اول، ص ۳۲۳.
- ۱۸- علی محمد بشارتی، پنجاه‌هفت سال اسارت (تجزیه و تحلیل دوران پهلوی)، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۴، چ اول، ص سوم، چ ۳۳۳.
- ۱۹- پاتوانت سینگ، دنیا از دیدگاه واشنگتن، ترجمه عبدالرضا هوشنگ‌مه‌دوی، تهران، نشر پیکان، ۱۳۸۵، چ اول، ص ۵۰.
- ۲۰- آنتونی سمسون، پیشین، ص ۲۷۰.
- ۲۱- جورج لنچافسکی، رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه (از ترومن تا ریگان)، ترجمه عبدالرضا هوشنگ‌مه‌دوی، تهران، البرز، ۱۳۷۳، چ اول، ص ۱۷۴.
- ۲۲- علی لاهوتی، ایالات متحده آمریکا و امنیت خلیج فارس، ترجمه هوشنگ لاهوتی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۹۳-۹۴، ص ۵۶.
- ۲۳- آنتونی سمسون، پیشین، ص ۲۷۰.
- ۲۴- محمدجعفر چمنکار، پیشین، ص ۴۰۷.
- ۲۵- غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی بیست‌وپنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)، تهران، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۴، چ هفتم، ص دوم، ص ۵۲۴.
- ۲۶- آندره فونتن، یک بستر و دو رؤیا - تاریخ تنش‌زدایی (۱۹۸۱-۱۹۶۲)، ترجمه عبدالرضا هوشنگ‌مه‌دوی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۲، چ سوم، ص ۱۷۲.
- ۲۷- عبدالرضا هوشنگ‌مه‌دوی، پیشین، ص ۴۰۱.
- ۲۸- محمدجعفر چمنکار، پیشین، صص ۴۰۸-۴۰۷.
- ۲۹- کلیاتی درباره: روابط دولت شاهنشاهی ایران با کشورهای قاره آمریکا طی پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، اداره انتشارات و مدارک، اداره چهارم سیاسی (وزارت امور خارجه) مرداد ۲۵۳۵ شاهنشاهی، ص ۲۲.
- 30- Clarck Kliford.
- ۳۱- میشل کلیر، جنگ بی پایان؛ سیاست خارجی آمریکا در جهان سوم، ترجمه سعید رجایی خراسانی، محمدعلی مختاری اردکانی، بی‌جا، حکمت، ۱۳۵۸، ص ۳۳۶.
- ۳۲- غلامرضا نجاتی، پیشین، صص ۵۲۵-۵۲۴.
- ۳۳- آنتونی سمسون، پیشین، صص ۲۷۰-۲۶۹.
- ۳۴- رابرت د. شولزینگر، دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم (۱۹۹۷-۱۸۹۸)، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹، چ اول، ص ۵۱۱.
- ۳۵- آنتونی سمسون، پیشین، ص ۱۶۷.
- ۳۶- همان‌جا.
- ۳۷- همان‌جا.

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

- ۳۸- همانجا.
- ۳۹- دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسناد لانه جاسوسی شم ۶۷، دلان اسلحه، واسطه‌های نفوذ، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی، بی تا، ص ۲.
- ۴۰- آنتونی سمسون، پیشین، ص ۲۶۹.
- ۴۱- جورج لنچافسکی، پیشین، ص ۱۷۵.
- ۴۲- آنتونی سمسون، پیشین، ص ۲۶۹.
- ۴۳- جورج لنچافسکی، پیشین، ص ۱۷۵.
- ۴۴- کلیاتی درباره: روابط دولت شاهنشاهی ایران با کشورهای قاره آمریکا طی پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، پیشین، ص ۲۲.
- ۴۵- ماروین زونیس، پیشین، ص ۱۳۸.
- ۴۶- ج. مارک گازیوروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳، چ دوم، ص ۲۵۰.
- ۴۷- ماروین زونیس، پیشین، ص ۱۳۸.
- ۴۸- همان، ص ۱۳۹.
- ۴۹- جورج لنچافسکی، پیشین، ص ۱۷۵.
- ۵۰- ویلیام شوکراس، پیشین، ص ۲۱۰.
- ۵۱- جورج لنچافسکی، پیشین، ص ۱۷۶.
- ۵۲- غلامرضا نجاتی، پیشین، صص ۳۵۶-۳۵۷.
- ۵۳- جورج لنچافسکی، پیشین، ص ۱۷۶.
- ۵۴- دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسناد لانه جاسوسی شم ۸۱، دخالت‌های آمریکا در ایران (۱)، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی، ۱۳۶۴، چ پنجم، سند شم ۸، ص ۵۹.
- ۵۵- جیمز بیل، پیشین، ص ۳۲۴.
- ۵۶- ویلیام شوکراس، پیشین، صص ۲۰۸-۲۰۶.
- ۵۷- آنتونی سمسون، پیشین، ص ۲۸۱.
- ۵۸- جیمز بیل، پیشین، ص ۳۲۳.
- 59- Organization of Petroleum Exporting Countries. (OPEC).
- ۶۰- غلامرضا نجاتی، پیشین، ص ۵۲۸.
- ۶۱- آنتونی سمسون، پیشین، ص ۲۸۳.
- ۶۲- غلامرضا نجاتی، پیشین، ص ۵۲۸.
- ۶۳- باقر عاقلی، پیشین، ص ۲۸۰.
- ۶۴- باری روبین، پیشین، ص ۱۰۸.
- ۶۵- اسناد لانه جاسوسی شم ۳۴، پیشین، سند شم یک، ص ۲۹ و عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۳۹۷.
- ۶۶- آنتونی سمسون، پیشین، ص ۲۸۳.
- ۶۷- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۳۹۸.
- ۶۸- غلامرضا نجاتی، پیشین، ص ۵۳۰.
- ۶۹- اسناد لانه جاسوسی شم ۳۴، پیشین، سند شم یک، ص ۲۹.
- ۷۰- همان، ص ۳۰.
- ۷۱- باری روبین، پیشین، ص ۱۱۴.
- ۷۲- آنتونی سمسون، پیشین، ص ۲۷۱.
- ۷۳- همان، ص ۲۰۰.
- ۷۴- همان، ص ۲۷۱.

- ۷۵- گفتگوهای من با شاه، پیشین، ص ۱۷.
- ۷۶- آنتونی سمسون، پیشین، ص ۲۷۲.
- ۷۷- فرهاد رستمی، پهلوی‌ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۲، چ اول، ج سوم، ص ۴۳.
- ۷۸- پُل سوئیزی و جیمز پتراس و ریچارد فالک، سیاست خارجی آمریکا در دهه ۱۹۸۰، ترجمه پیروز الف، تهران، تکاپو، ۱۳۶۰، چ اول، عنوان مقاله: ایران و مقاصد ژئوپولیتیکی آمریکا در خلیج فارس، نویسنده: ریچارد فالک، ص ۳۸.
- ۷۹- آنتونی سمسون، پیشین، ص ۲۷۲.
- ۸۰- فرهاد رستمی، پیشین، ص ۴۴.
- ۸۱- ماروین زونیس، پیشین، صص ۱۴-۱۳.
- ۸۲- آنتونی سمسون، پیشین، ص ۲۰۱.
- ۸۳- ژان ژاک سروان شرایبر، پیشین، ص ۲۲۱.
- ۸۴- جیمز بیل، پیشین، ص ۳۲۷.
- ۸۵- فرد هالیدی، پیشین، ص ۱۰۳.
- ۸۶- همان، صص ۱۰۴-۱۰۳.
- ۸۷- غلامرضا نجاتی، پیشین، ص ۳۶۳.
- ۸۸- ناصر فرید، نقش ارتش در تحولات تاریخی ایران، تهران، کومش، ۱۳۸۳، چ اول، ص ۲۴۲.
- ۸۹- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی (فهرست روزبروز وقایع سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی ایران از اسفند ۱۲۹۹ تا ۳۰ اسفند ۱۳۵۵)، ج ۴، ص ۱۸۶۸.
- ۹۰- جیمز بیل، پیشین، ص ۳۲۷.
- ۹۱- رابرت گراهام، ایران سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروزنیا، بی جا، کتاب، سحاب ۱۳۵۸، چ اول، ص ۲۱۸.
- ۹۲- باری روبین، پیشین، ص ۱۰۴.
- ۹۳- پل سوئیزی و دیگران، پیشین، صص ۴۴-۴۳.
- ۹۴- غلامرضا نجاتی، پیشین، ص ۳۵۳.
- ۹۵- جورج لنجافسکی، پیشین، ص ۱۷۵.
- ۹۶- آندره فونتن، پیشین، ص ۴۰۱ و اسدالله خلیلی، روابط ایران و آمریکا، بررسی دیدگاه نخبگان آمریکایی، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۲، ج دوم (کتاب نخست)، ص ۲۹۵.
- ۹۷- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، ج ۴، ص ۱۸۵۶.
- ۹۸- همان، ص ۱۸۶۶.
- ۹۹- فرد هالیدی، پیشین، صص ۲۹۴-۲۹۳.
- ۱۰۰- مجموعه تألیفات، نطق‌ها و...، ص ۶۳۴۶.
- ۱۰۱- همان، ص ۶۰۸۲.
- ۱۰۲- همان، ص ۶۶۰۳.
- ۱۰۳- غلامرضا نجاتی، پیشین، ص ۵۲۷.
- ۱۰۴- اردشیر زاهدی و اشاراتی به رازهای ناگفته، به کوشش عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، پیکان، ۱۳۸۱، چ دوم، ص ۲۳۷.
- ۱۰۵- جیمز بیل، پیشین، ص ۳۲۷.
- ۱۰۶- جورج لنجافسکی، پیشین، ص ۱۷۵.
- ۱۰۷- علیرضا ازغندی، روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده)، ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران، قومس، ۱۳۷۶، چ اول، ص ۳۳۷.
- ۱۰۸- همان، ص ۵۰.
- ۱۰۹- فرد هالیدی، پیشین، ص ۲۶۰.
- ۱۱۰- دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسناد لایحه جاسوسی ش.م.ا، پیشین، ص ۱۵۲.

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

- ۱۱۱- علیرضا ازغندی، پیشین، صص ۳۳۸-۳۳۷.
- ۱۱۲- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۲۲۸.
- ۱۱۳- باری روبین، پیشین، صص ۱۰۵-۱۰۴.
- ۱۱۴- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، پیشین، ص ۱۹۲۴.
- ۱۱۵- فرد هالیدی، پیشین، صص ۱۱۰-۱۰۹.
- ۱۱۶- دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسناد لانه جاسوسی آمریکا، چاپ جدید (جلدهای اول تا دوازدهم)، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۶، سند ش.۱۶، صص ۴۱۶-۴۱۵.
- ۱۱۷- ویلیام شوکراس، پیشین، ص ۱۹۴.
- ۱۱۸- مجموعه تألیفات، نطق‌ها و...، پیشین، ص ۲۰۶۵.
- ۱۱۹- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، پیشین، ص ۱۸۹۳.
- ۱۲۰- دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسناد لانه جاسوسی، ش.۷، روابط آمریکا و شاه (کتاب تشریح وضع کلی ایران)، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی، بی تا، صص ۶۳-۶۲.
- ۱۲۱- گفتگوهای من با شاه، پیشین، صص ۵۹-۴۳.
- ۱۲۲- مجموعه تألیفات، نطق‌ها و...، پیشین، ص ۶۰۹۴.
- ۱۲۳- فرد هالیدی، پیشین، ص ۲۹۳.

124- Spruance.

125- Tang.

- ۱۲۶- همان منبع، صص ۱۰۵-۱۰۴.
- ۱۲۷- پل سوئیزی و دیگران، پیشین، صص ۳۹-۳۸.
- ۱۲۸- باری روبین، پیشین، ص ۱۱۱.
- ۱۲۹- ناصر فرید، پیشین، ص ۲۵۲.
- ۱۳۰- جیمز بیل، پیشین، ص ۳۳۰.
- ۱۳۱- ناصر فرید، پیشین، ص ۲۵۳.
- ۱۳۲- جیمز بیل، پیشین، ص ۳۳۰ و غلامرضا نجاتی، پیشین، ص ۳۵۶.
- ۱۳۳- جیمز بیل، پیشین، ص ۳۳۱.
- ۱۳۴- رابرت گراهام، پیشین، ص ۲۲۶.
- ۱۳۵- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، صص ۴۲۸-۴۲۶.
- ۱۳۶- محمدجعفر چمنکار، پیشین، صص ۴۰۳-۴۰۱.
- ۱۳۷- رابرت گراهام، پیشین، ص ۲۲۷.
- ۱۳۸- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۴۲۹.
- ۱۳۹- محمدجعفر چمنکار، پیشین، ص ۴۰۴.
- ۱۴۰- همان منبع، صص ۴۰۵-۴۰۴.
- ۱۴۱- همان منبع، ص ۴۰۵.
- ۱۴۲- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۴۳۰.
- ۱۴۳- محمدجعفر چمنکار، پیشین، ص ۴۱۳.
- ۱۴۴- ریچارد نیکسون، جنگ واقعی، صلح واقعی، ترجمه علیرضا طاهری، تهران، کتابسرا، ۱۳۶۴، صص ۱۴۸-۱۴۷.

145- Genemish.

146- N. Shwarzkopf.

۱۴۷- غلامرضا نجاتی، پیشین، ص ۵۰۸.

۱۴۸- جیمز بیل، پیشین، ص ۳۳۹.

۱۴۹- رابرت گراهام، پیشین، ص ۲۲۴.

- ۱۵۰- باری رویین، پیشین، ص ۱۱۱.
- ۱۵۱- ژان ژاک سروان شرایبر، پیشین، ص ۲۲۳.
- ۱۵۲- همان جا.
- ۱۵۳- محمد ترکمان، ماهیت و عملکرد امپریالیسم آمریکا در ایران، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۵۹، ص ۲۶ و یوسف قرشی و محمد جمیری، اصل چهار ترومن در ایران، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، س دوازدهم، ش ۴۶، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، صص ۸۹-۹۰ و علیرضا ازغندی، پیشین، ص ۳۴۶.
- 154- Grumman Aerospace co.
- ۱۵۵- ژان ژاک سروان شرایبر، پیشین، صص ۲۲۵-۲۲۴ و آنتونی سمسون، پیشین، ص ۲۸۴.
- ۱۵۶- فرد هالیدی، پیشین، ص ۷۷.
- ۱۵۷- غلامرضا نجاتی، پیشین، ص ۵۳۴.
- ۱۵۸- باری رویین، پیشین، ص ۱۱۱.
- ۱۵۹- جیمز بیل، پیشین، ص ۳۲۵.
- ۱۶۰- دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسناد لانه جاسوسی آمریکا، چاپ جدید (جلدهای اول تا دوازدهم)، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶، سند ش ۱۲، ص ۳۸۸.
- ۱۶۱- یوسف قرشی و محمد جمیری، پیشین، ص ۸۹.
- ۱۶۲- باری رویین، پیشین، ص ۱۱۱.
- ۱۶۳- محمد ترکمان، پیشین، ص ۴۴.
- ۱۶۴- ژان ژاک سروان شرایبر، پیشین، ص ۲۲۴.
- ۱۶۵- اسناد لانه جاسوسی ش ۸، پیشین، سند ش ۴، ص ۳۶.
- ۱۶۶- رابرت گراهام، پیشین، صص ۲۲۵-۲۲۴.
- ۱۶۷- صفاءالدین تبرائیان، سراب یک ژنرال «بازشناسی نقش ارتشبد طوفانیان در حاکمیت پهلوی دوم»، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۷، ج دوم، ص ۱۸.
- ۱۶۸- صفاءالدین تبرائیان، پیشین، صص ۶۳-۶۲.
- ۱۶۹- غلامرضا نجاتی، پیشین، ص ۵۳۶.
- ۱۷۰- همان منبع، ص ۵۳۵.
- ۱۷۱- باری رویین، پیشین، ص ۱۰۶.
- ۱۷۲- همان منبع، ص ۱۱۱.
- ۱۷۳- صفاءالدین تبرائیان، پیشین، ص ۷۸.
- ۱۷۴- یوسف قرشی، محمد جمیری، پیشین، ص ۹۴.
- ۱۷۵- صفاءالدین تبرائیان، پیشین، ص ۷۸.
- ۱۷۶- یوسف قرشی، محمد جمیری، پیشین، ص ۹۵.
- ۱۷۷- صفاءالدین تبرائیان، پیشین، ص ۷۸.
- ۱۷۸- همان منبع، ص ۷۹.
- ۱۷۹- ن.ک: اسناد ش ۱۱ و ۱۳. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسناد لانه جاسوسی، ش ۶۷، صص ۳۴-۳۲.
- ۱۸۰- صفاءالدین تبرائیان، پیشین.
- ۱۸۱- برادران لاوی، یهودی ایرانی الاصل و تبعه اسرائیل بودند.
- ۱۸۲- ن.ک: سند ش ۱۲. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسناد لانه جاسوسی، ش ۶۷، ص ۳۱.
- ۱۸۳- ن.ک: سند ش ۱۴. همان، ش ۶۷، ص ۳۸.
- ۱۸۴- آنتونی سامسون، پیشین، صص ۲۷۵-۲۷۳.
- ۱۸۵- ناصر فرید، پیشین، ص ۲۳۸.
- ۱۸۶- باری رویین، پیشین، صص ۱۲۵-۱۲۴.

عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا ...

۱۸۷- صفاءالدین تیرائیان، پیشین، ص ۸۵

۱۸۸- ن.ک: سند شم ۶. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسناد لانه جاسوسی، شم ۶۷، ص ۱۷.

۱۸۹- حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۴، ج اول، چ هفتم، صص ۲۱۹-۲۱۸.

۱۹۰- حسین فردوست، پیشین، ج دوم، چ سوم، ص ۱۹۱.

